

IRANA ESPERANTISTO

IREA
Irana Esperanto-Asocio

سپرانټو

Kultura sezono-revuo en la persa kaj Esperanto
N^o: 32, Dua Serio, Vintro 2020



اسپرانټو، چرا آری!

شرح تصویر: محل برگزاری هفتمین کنگره زبان اسپرانتو



Pajam-e Sabzandiŝan
(Mesaĝo de Verd-ideanoj)
ISSN 1728-6174

IRANA ESPERANTISTO
Kultura kaj sendependa sezon-revuo internacia
Dua serio, N-ro 32, Vintro 2020

Bonvenas eseoj, artikoloj, raportoj kaj kontribuoj kondiĉe ke ili ne estu publikigitaj antaŭe. Bonvenas kultur-temaj kontribuoj ĉu en Esperanto ĉu en la persa.

Ĉia presa aŭ elektronika citado aŭ eldonado de materialoj de IRANA ESPERANTISTO, ĉu originale ĉu tradukite en aliajn lingvojn, estas permesata. Bonvole menciu pri la fonto kaj la originala lingvo (t.e. Esperanto aŭ la persa) kaj se eble, informu nin pri eldonaĵo en kiu aperis io de aŭ pri IRANA ESPERANTISTO aŭ/kaj sendu ciferecan kopion al ni.

به نام خداوند جان و خرد



فصل‌نامه‌ی پژوهشی - فرهنگی دوزبانه‌ی فارسی و اسپرانتو

دوره دوم، شماره سی‌ودوم، زمستان ۱۳۹۸
شماره استاندارد بین‌المللی (ISSN):
۱۷۲۸-۶۱۷۴

تاریخ انتشار نخستین شماره: پاییز ۱۳۸۱

نقل مطالب مجله با ذکر منبع و ماخذ جایز است و از استفاده کنندگان درخواست می‌شود یک نسخه الکترونیکی یا تصویر از نشریه‌ای را که در آن مطلبی به نقل از این مجله درج شده است به نشانی اینترنتی مجله ارسال کنند.

مسئولیت مطالب مندرج در این مجله برعهده‌ی نویسندگان آن می‌باشد.

گرافیک و حروفچینی: سبزه‌اندیشان

نشانی‌ها:

پایگاه اینترنتی: www.espero.ir

پست الکترونیک: info@espero.ir

همکاران تحریریه این شماره:

- * علی مرادی
- * احمدرضا ممدوحی
- * سیمین عمرانی
- * امیر فکری
- * شلر کریمی
- * کیهان صیادپور
- * نازی صولت
- * حمزه شفیعی

Mallongigoj uzitaj en ĉi tiu numero

ILEK: Irana Literatura Esperanto Konkurso
 IREA: Irana Esperanto-Asocio
 IREJO: Irana Esperantista Junulara Organizo
 IREK: Irana Esperanto-Kongreso
 IRLEI: Irana Ligo de Esperantistaj Instruistoj
 UK: Universala Kongreso

Irana Esperantisto
akceptas anoncojn.

مجله سبزه‌اندیشان آماده پذیرش آگهی می‌باشد.

Kontribuantoj ĉi-numere:

- * Simin Emrani
- * Amir Fekri
- * Ahmad Reza Mamduhi
- * Ali Moradi
- * Shler Karimi
- * Keyhan Sayadpour
- * Nazi Solat
- * Hamzeh Shafiee



Kovrila Paĝo:

La Kongresejo de 7-a IREK

Lasta Paĝo:

Reza Kheirkhah en Januara "Monata Prelego"

طرح روی جلد:

محل برگزاری هفتمین کنگره اسپرانتو

طرح پشت جلد:

رضا خیرخواه در نشست "سخنرانی ماهانه" بهمین



En ĉi tiu numero:

در این شماره:

Paĝo

- 4 Antaŭ ĉio..
- 5 Novaĵoj
- 6 Kongresoj, Kunvenoj
- 7 Raporto Pri Zamenhof-tago
- 8 Esperanto, kial jes!
Prelego de ing. Ahmad Reza Mamduhi
- 13 La superregad-sistemo kaj ĝia solvo
- 14 La Scienca Interkomunika Lingvo
Charles Roduit
- 16 Intervjuo kun Istvan Nemere
Tradukis: Nazi Solat
- 17 4 Periodoj de la vivo
D-ro Keyhan Sayadpour
- 18 La Perdita Domo
Tradukis al la persa: A. Fekri
- 21 Diversaĵoj
Amir Fekri
- 22 Aventuroj de Pioniro (9)
Tradukis al la persa: A. Fekri
- 24 Fondota Kurdistana E-Centro
Intervjuo kun Ŝler Karimi
- 26 Kion faras filozofio al filozofoj?
Esperantigis: Ali Moradi
- 28 Aminda Radio Esperanto
Tradukis al la persa: Ali Moradi
- 29 Pri la 7-a Irana E-Kongreso



صفحه

- 4 قبل از هر چیز ...
- 5 اخبار
- 6 کنگره‌ها و همایش‌ها
- 7 گزارش روز زامنهوف
- 8 اسپرانتو، چرا آری!
متن سخنرانی مهندس احمدرضا ممدوحی
- 13 نظام سلطه و تدبیر آن
- 14 زبان ارتباطات علمی
چارلز رودویت
- 16 مصاحبه با ایستوان نمره
ترجمه توسط نازی صولت
- 17 چهار دوره زندگی
دکتر کیهان صیادپور
- 18 خانه گمشده (داستان کوتاه)
ترجمه توسط امیر فکری
- 21 گوناگون
امیر فکری
- 22 ماجراهای یک پیشتاز (قسمت ۹)
ترجمه توسط امیر فکری
- 24 تاسیس کانون اسپرانتوی کردستان در آینده نزدیک
گفت‌وگو با شلر کریمی
- 26 فلسفه با فیلسوفان چه می‌کند؟
ترجمه: علی مرادی
- 28 معرفی رادیو اینترنتی اسپرانتوی آمیندا
ترجمه: علی مرادی
- 29 آخرین اخبار از هفتمین کنگره اسپرانتوی ایران

Antaŭ ĉio...

Kiel promesite en la antaŭa numero de la revuo, ni publikigas la duan prelegon de inĝ. Mamduhi titolita "Esperanto, kial jes!". Tiu ĉi prelego estis prezentita dum la Zamenhof-taga festo en la oficejo de IREA la 15-an de decembro. LA ununa prelego titolita "La angla, kial ne!" kiun li prezentis unu monaton antaŭe, aperis en la pasinta numero de nia revuo.

Eble la plej grava atento-kapta afero nuntempe tra la mondo estas rapida disvastigo de Koronaviruso. La viruso, kiu unuafoje aperis en Ĉinio, nun aspektas kiel tutmonda epidemio. Bedaŭrinde ankaŭ en Irano ĝi rapide fariĝis la plej granda problemo tra la lando. Ni esperas kaj preĝas por ke la viruso baldaŭ malaperos kaj ĉiuj revenos al normala vivo.

Kvankam multaj kunvenoj kaj sociaj aktivadoj jam estas nuligita aŭ prokrastita pro la epidemio de Koronaviruso, la organiza teamo de la 7-a Irana Esperanto-Kongreso ankoraŭ ne decidis pri ŝanĝo en la planita programo. Ni esperas ke la epidemio baldaŭ ĉesiĝos kaj la kongreso okazos laŭplane.

Via, Hamzeh Shafiee

قبل از هر چیز...

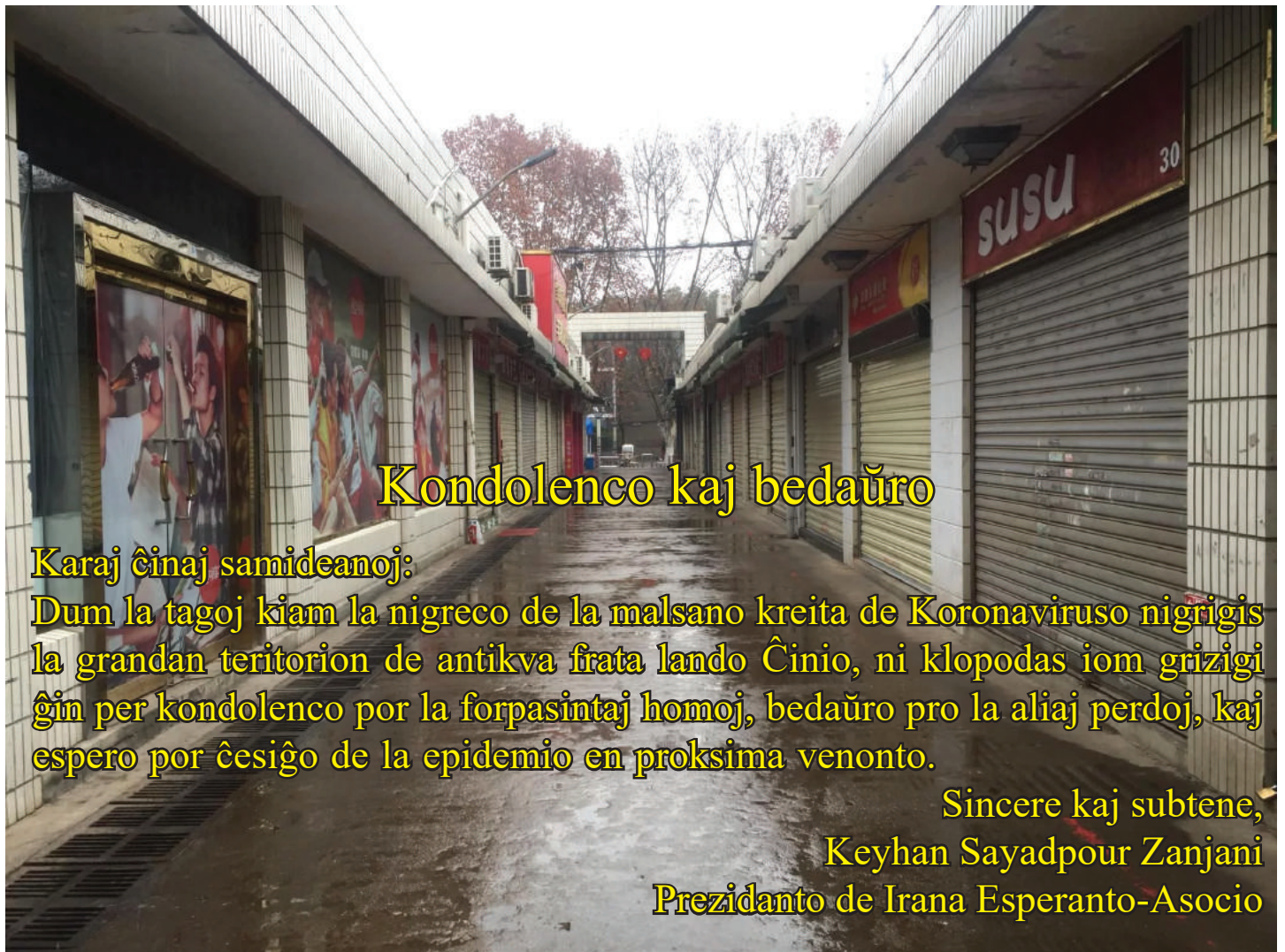
همانطور که وعده داده بودیم در این شماره دومین سخنرانی آقای مهندس ممدوحی را با عنوان "اسپرانتو، چرا آری!" ملاحظه می‌فرمایید. این سخنرانی همزمان با روز جشن زامنهوف در تاریخ ۲۴ آذر ماه در دفتر انجمن اسپرانتو و در ادامه سخنرانی یک ماه قبل از آن با عنوان "انگلیسی، چرا آری!" ارائه شد که متن کامل آن نیز در شماره قبل درج گردید.

و اما از ابتدای سال جاری میلادی جهان با پدیده‌ای جدید مواجه شد که به سرعت در کانون توجه و نگرانی مردم جهان قرار گرفت. ویروس کرونا پس از ظهور در چین، ظرف مدتی کوتاه به صورت یک اپیدمی جهانی در سراسر جهان گسترش یافت و متأسفانه در کشور ما نیز بسیاری را آلوده کرده و موجب بروز نگرانی اقبال مختلف جامعه شده است. برای تمامی آلوده‌شدگان به این ویروس آرزوی سلامتی هرچه سریعتر داریم و امیدواریم که در اسرع وقت این بلا ی همه‌گیر از بین برود.

در روزهای پایانی سال ۹۸ و در آستانه آغاز سال نو، امید ان داریم که سالی متفاوت و سرشار از موفقیت و کامیابی در انتظار همگان و به‌ویژه شما خوانندگان مجله باشد. نخستین برنامه سال آینده کنگره هفتم است که در روزهای پایانی فروردین برگزار خواهد شد. البته امیدواریم که شرایط گسترش و شیوع بیماری کرونا مانع از برگزاری کنگره نشود و تا آن زمان مانعی در برگزاری کنگره وجود نداشته باشد.

از تمامی خوانندگان مجله انتظار می‌رود که آستین همت خود را بالا زده و با ارسال مطالب جهت درج در نشریه و نیز اعلام نظرات و پیشنهادات خود، در ارتقای کمی و کیفی مجله ما را یاری رسانند. ایام خوبی برایتان آرزو مندیم.

ارادتمند، حمزه شفیعی



Kondolenco kaj bedaŭro

Karaj ĉinaj samideanoj:

Dum la tagoj kiam la nigreco de la malsano kreita de Koronaviruso nigrigis la grandan teritorion de antikva frata lando Ĉinio, ni klopodas iom grizigi ĝin per kondolenco por la forpasintaj homoj, bedaŭro pro la aliaj perdoj, kaj espero por ĉesiĝo de la epidemio en proksima venonto.

**Sincere kaj subtene,
Keyhan Sayadpour Zanjani
Prezidanto de Irana Esperanto-Asocio**

پیام انجمن جهانی اسپرانتو به اسپرانتودانان چینی به مناسبت اپیدمی کروناویروس



اسپرانتودانان عزیز چین،

همزمان با زمان برگزاری جشن بهاری سنتی در چین، انجمن جهانی اسپرانتو با ۶۵ انجمن تخصصی از جمله انجمن جهانی پزشکی اسپرانتو (UMEA) و اعضای از ۱۳۰ کشور جهان، با دقت و وضعیت بیماری همه گیر ناشی از ویروس جدید کرونا در کشورتان را دنبال کرده، و به خصوص آرزوی سلامتی اعضای چینی و اسپرانتودانان در ووهان را دارد. ما با کسانی که به ویروس آلوده شده‌اند، ابراز همدردی می‌کنیم و برای درگذشتگان و اعضای خانواده آنها تسلیت ابراز می‌کنیم.

ما توجه داریم که دولت‌های شما، از مرکزی تا محلی، و همه مردم با همبستگی، جسورانه، جدی و عقلانی با این بیماری مبارزه می‌کنند. ما همچنین شاهد تلاش‌های دولت چین برای جلوگیری و کنترل توسعه این بیماری همه گیر هستیم. ما اعتقاد داریم که به دلیل تلاش و انگیزه‌های صمیمانه و دلسوزانه شما قادر خواهید بود سرانجام ویروس را به طور کامل از بین ببرید و موفق خواهید شد در زمانی نه چندان دور آلوده‌شدگان به ویروس را درمان کنید.

برای شما و همه مردم چین بویژه اسپرانتیست‌ها در ووهان، صمیمانه آرزوی شجاعت، سلامتی، خوشبختی و موفقیت در مبارزه با کروناویروس جدید در سال موش را داریم و منتظر دیدار با شما در مناسبت‌های مختلف اسپرانتو در سراسر جهان هستیم.

این ویروس بدون مرز است. جلوگیری از گسترش اپیدمی همه‌گیر، نبرد مشترک ما برای تمام بشر است. ما همچنین امیدواریم که دوستداران اسپرانتو در سراسر جهان، با جسارت قدم‌هایی را برای تقویت محافظت از خود بردارند. ما اطمینان داریم که با تلاش مشترک جامعه بین المللی، این بیماری همه‌گیر بر طرف خواهد شد. ما همیشه در کنار شما هستیم و صمیمانه به شما سلام می‌کنیم.

به نمایندگی از هیات مدیره و اعضای انجمن جهانی اسپرانتو
دانکن چارترس
رئیس انجمن جهانی اسپرانتو

چهار شماره پادکست شنیداری اسپرانتو، حاصل تلاش جمعی دوستداران اسپرانتو در ایران



با قرار گرفتن آخرین شماره از پادکست شنیداری رادیو اسپرانتو بر روی سایت انجمن، تاکنون چهار شماره فایل صوتی در دسترس علاقه‌مندان است تا با دانلود آن، مطالب متنوعی را به زبان اسپرانتو و فارسی گوش داده و بهره لازم را از محتوای آنها ببرند. این پادکست‌ها محصول تلاش جمعی تیمی چندین نفره از اسپرانتودانان و دوستداران اسپرانتو در سراسر کشور است که به رایگان بر روی سایت انجمن قرار گرفته و شماره‌های آتی آن نیز به تدریج تولید و عرضه خواهد شد.

جهت اطلاع از محتوای هر شماره پادکست شنیدن آن به صفحه ویژه مربوطه در آدرس زیر مراجعه نمایید.

<https://www.espero.ir/پادکست/>

Learn Esperanto



اسپرانتو در ۱۲ درس دوره اینترنتی مقدماتی

اسپرانتو در ۱۲ روز

سریع‌ترین دوره‌ی آموزشی برای یادگیری مقدماتی

به شما ۵۰۰ تا از مهم‌ترین واژه‌ها را می‌آموزد

نیازی به ثبت نام نیست: فقط روی شروع کلیک کنید

بهینه‌سازی شده برای تلفن‌های هوشمند

نه تنها رایگان است، بلکه همچنین برای استفاده در

پروژه‌های دیگر، آزاد است

این دوره‌ی آموزشی از ۱۲ درس تشکیل شده است که هر

کدام همراه است با

□ یک متن

□ توضیحاتی پیرامون دستور زبان

□ و ۳ تمرین.

بعد از تمام کردن دوره، شما می‌توانید بیش‌تر چیزها را

بفهمید و جمله‌هایی را تشکیل دهید تا نظرات خود را بیان

کنید. فقط امتحانش کنید!

<https://learn.esperanto.com/fa>

Kongresoj, Kunvenoj

Universala Kongreso en Montrealo
8/1 ĝis 8/8, 2020



La 105-a Universala Kongreso (UK)
1-8 Aŭgusto 2020
<https://uea.org/kongresoj>



La 13-a Mezorianta Kunveno
27-30 Marto 2020
https://uea.org/vikio/La_dek-tria_Mezorienta_Kunveno_en_Turkujo



La 53-a ILEI-Kongreso
25 Julio-1 Aŭgusto 2020
<https://www.ilei.info/>



La 7-a Irana Esperanto-Kongreso (IREK)
16-18 Aprilo 2020
www.espero.ir/irek-7



La 76-a Internacia Junulara Kongreso (IJK)
11-18 Julio 2020
<https://ijk2020.tejo.org/>



Unua Mez-Azia Kunveno
1-5 Majo 2020
https://uea.org/vikio/Unua_Mez-Azia_Kunveno

Zamenhofa tago

celebrita kun prelegoj kaj festoj en Irano



Same kiel en aliaj landoj, kunveni kaj festi la naskiĝtagon de Zamenhof estas jam tradicia evento ankaŭ en Irano. Ĉi-jare, la 15-an de decembro estis peza polucio en Tehrano kaŭzante fermon de lernejoj kaj striktajn trafik-regulojn. Malgraŭ ege danĝera polucio, en la oficejo de Irana Esperanto-Asocio (IREA) kunvenis dek esperantistoj por festi la Zamenhof-tagon kun du prelegoj kaj multe da dolĉaĵoj apud kafo kaj kuko.

La unuan prelegon kies titolo estis "Esperanto, kial jes?" prezentis Ing. Mamduhi, kiu jam prezentis alian prelegon pasint-monate titolita: "La angla, kial ne?"

La duan prelegon titolita "kuraco kaj paco" prezentis d-ro Sayadpour.

Post la prelegoj, la partoprenantoj festis la naskiĝ-datrevenon de Zamenhof kaj fermis la kunvenon per komuna foto.

Samtage, esperantistoj en Sagez, urbo okcidente de Irano, okazigis Zamenhof-tagan feston por la unua fojo. La feston aranĝis f-ino Ŝler Karimi, aktiva esperantistino en Kurdistan-provinco.



En malpura tago en Tehrano, kiam oni ne rajtis uzi sian aŭton meze de Tehrano kaj ĉiuj lernejoj estis fermitaj, ni festis Zamenhof-tagon 10-ope en la oficejo de IREA. S-ro Mamduhi prelegis pri "Esperanto! Kial jes?" kaj d-ro Sayadpour pri "Kuraco kaj Paco".



Kurdaj geesperantistoj festis la 160-an naskiĝdatrevenon de Zamenhof por unua fojo en "Mana", la kulturscienc-instrua centro. Laŭ propono de Ŝler Karimi la instruinstino de e-aj kursoj la festeto okazis en Sagez kiu estas la historia urbo de Kurdistan. Partoprenantoj estis la komencantoj de la kurso.



**Monataj
Prelegoj**

160 Gratulojn!



*Gratulon pro la
160a naskiĝ-
datreveno
de d-ro L.L.
Zamenhof!*

Prelego de Ahmad Reza Mamduhi

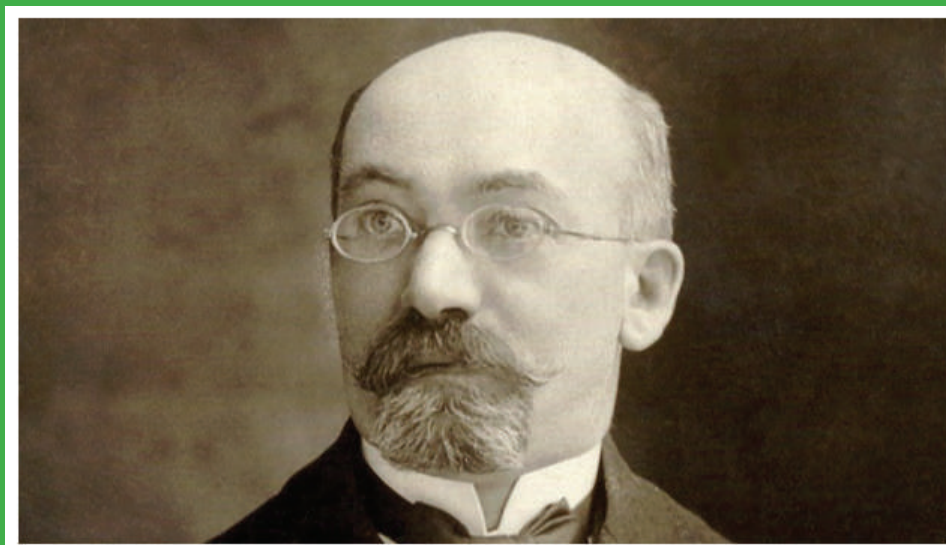
*Okaze de la 160a naskiĝ-datreveno de d-ro L.L. Zamenhof,
En la serio de Monataj Prelegoj de la IREA,
organizitaj de d-ro Keyhan Sayadpour*

La 29an de Sep. 2019, En la oficejo de Irana Esperanto-Asocio, Tehrano



Esperanto, Kial Jes!

Jam ne ĉiu (eĉ lingvisto) rajtas prijuĝi Esperanton!



Dediĉita al la kara memoro de d-ro Ludoviko Lazaro Zamenhof

Enkonduke

Ĉar hodiaŭ, t.e. Z-Tago, nomatas ankaŭ “La Tago de la Esperanto-Libro”, mia prelegeto estas ankaŭ libro-centra!

“Niaj diligentaj kolegoj” jam bontrovis prezenti nian lingvon en la angla, la ĉefa rivalo de Esperanto, kiel la internacia komuna lingvo.

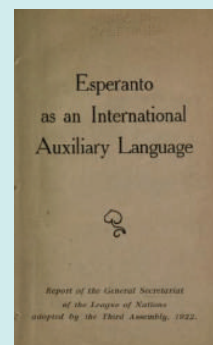
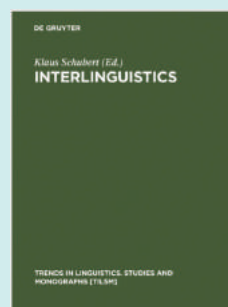
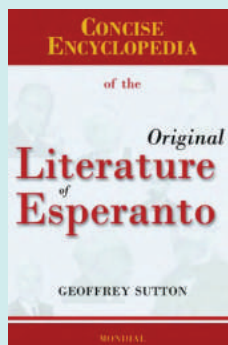
Kiel fama citaĵo diras:

“Tio (la angla), kio malutilis al ni, samtio devas utili por ni!

Tiuj ĉi tri ekzemplaj, valoraj kaj mejlo-ŝtonaj verkoj, kiuj spanas 100 jarojn da tempo, bone montras tion:

Utiligado de la angla por prezentado de karakterizaĵoj,

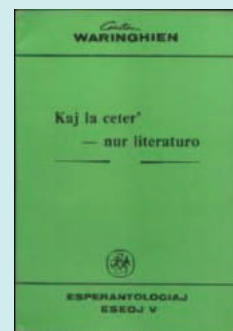
potencialoj, meritoj kaj potencoj de nia kara lingvo estas tre efika:



“Kaj la ceter’ nur literaturo” (Titolo de verko de karmemora Gaston Waringhien)

Kiam oni volas preparoli aŭ pruvi la potencon de lingvo, oni pleje diras pri ĝia kapablo sur la literatura tereno. Ja ankaŭ esprimado de sciencaj temoj estas gravega, tamen laŭ-ŝajne literaturon oni taksas pli alte lingvo-nivele.

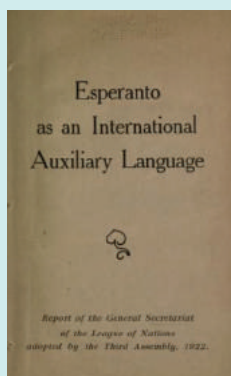
Do por montri “Esperanto, Kial Jes!” hodiaŭ mi aludas ankaŭ pri la originala literaturo en Esperanto, okaze de la 160a datreveno de la naskiĝ-dato de “iniciatinto” de la lingvo Esperanto, la karmemora d-ro L.L. Zamenhof.



Jam historie ...

En la jaro 1922, sur la 11a paĝo de la fama Raporto de d-ro Inazo Nitobe, la japana vic-ĝeneral-direktoro de la Ligo de Nacioj, i.a. skribiĝis:

“Esperanto havas la plej multajn parolantojn inter ĉiuj artefaritaj lingvoj..., en kiu ekzistas ĉ. 4000 libroj originalaj kaj tradukitaj...”



Kaj nun ...

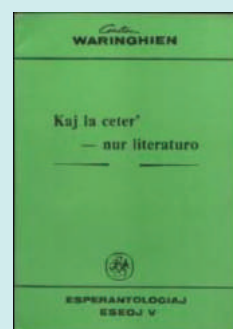
Kaj nun, post pasado de malpli ol jarcento post la Raporto de d-ro Nitobe, ege feliĉe, de antaŭ kelkaj jaroj ni disponas libregon pri nur la originala Esperanta literaturo, ampleksanta pli ol 700 paĝojn! Tio vere gratulindas al la lingvo tiom juna kaj al la lingvanoj tiel disloĝaj tra la tuta mondo!



La Raporto de d-ro Inazo Nitobe

Tiu ĉi Raporto, estas inter la plej justaj, fidindaj kaj laŭfaktaj pri nia lingvo, i.a. kaj ĉefe eble pro la personeco de d-ro Nitobe, ĉar antaŭ tio, li estis verkinta libron pri Buŝido, kio estas prezantado de Principoj de Veraj Samuraĵoj de Japanio al la mondo.

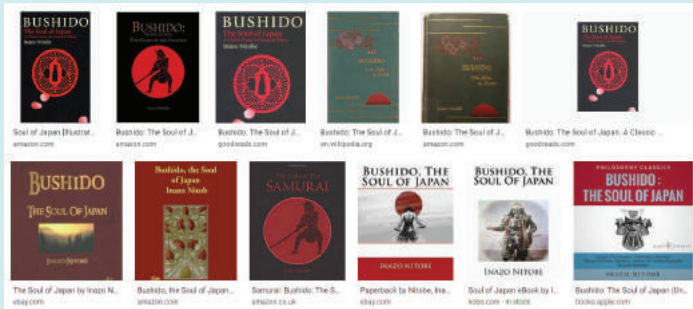
D-ro Nitobe mem persone estis realigo de Buŝido, kio estas:



Kio estas Buŝido?

Buŝido (japane 武士道, laŭvorte „vojo (do aŭ tao) de la militisto (buŝi)“; romaji-e Bushidō) estas la konduta regularo de la japana armea nobelaro en la malfrua japana mezepoko – la Samurajoj.

Sian popularecon kaj konatecon ekster Japanio la termino aparte dankas al 1899a anglalingve publikigita libro “Bushido – the Soul of Japan” («Buŝido – la animo de Japanio») de d-ro Inazo Nitobe (Nitobe Inazo). Laŭ tiu libro Buŝido estas neskrive fiksita etiketo. La vorto en Japanio unufoje aperis dum la 17-a jarcento.



La sep virtoj de Buŝido

(el la libro “Buŝido – la animo de Japanio” de d-ro Nitobe Inazo):

Gi (義): justo

Ju (勇): kuraĝo

Jin (仁): bono

Rej (礼): afableco aŭ respekto

Makoto (誠) aŭ Ŝin (真): vero kaj sincero

Meijo (名誉): honoro

Ĉugi (忠義): fideleco aŭ Ĉu (忠): lojaleco



Filozofia bazo de Buŝido

La filozofio de Buŝido influis iujn batal-artojn, kiuj praktikiĝis per samurajaj armiloj, kiel ankaŭ senarmilajn batal-artojn (ekzemple iujn stilojn de karate k.s.). Tiu filozofio mem ja forte influigis de la Zen-budhismo, kiel jogo k.a..



Ekesto-kialo de Buŝido

Samkiel inter la mezepokaj nobelaj kavaliroj en Eŭropo, ankaŭ inter la samurajoj, fakte okazis ankaŭ de tempo al tempo perfido, subaĉeto, fia murdo kaj ŝanĝado de partioj. Do por malaperigi tiajn fiaĵojn el Samuraeco, ekestis Buŝido kiel gvidlinio por veraj Samuraoj.



Pri d-ro Nitobe

NITOBÉ Inazo (1862-1933), japano, doktoro pri agrikulturo, edukisto. En 1883 li iris al Usono. En 1920 li fariĝis la Vic-Ĝeneral-Sekretario de la Ligo de Nacioj.

Li mem partoprenis la 13-an UK 1921 en Prago kiel oficiala delegito de la Ligo de Nacioj kaj verkis pri siaj spertoj tre favoran raporton, en kiu li nomis la internacian lingvon Esperanto «motoro de internacia demokratio».

En la postaj diskutoj en la Ligo de Nacioj li ĉiam estis fervora simpatianto de Esperanto.

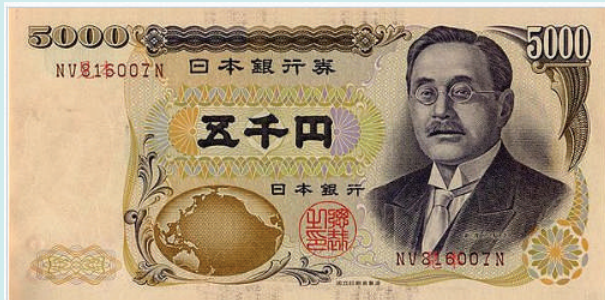


NITOBÉ Inazo
(1862-1933)

Nitobe-Simpozioj



Omaĝe al lia tiel alta personeco kaj aŭdaco, jam pasas longa tempo, ekde kiam en la Esperantomondo okazas Nitobe-Simpozioj – ĉefe pri internacia komunikado.



Portreto de Inazo NITOBE sur 5000-ena bileto (inter 1984-1993).

RETORIKO

KUN APARTA KONSIDERO AL
ESPERANTLINGVA
PAROLARTO

Verkita originale en la Internacia Lingvo
de
D-ro Ivo Lapenna

Anatolij Profeso en la Universitato de Zagreb
Nikolaus Profeso (Rector) en
"The London School of Economics and Political Science"
de la Universitato en Londono

TRIA ELDONO
(Korektita)

Rotterdam, 1971

Unua eldono: Prizo 1959
Dua eldono: Rotterdam, 1958

Kovrildeegno de Reto Rossetti
Kopirajto
Reproduktado, elstarado aŭ traduko en kiel ajn lingvon nur
kun la permeso de la aŭtoro
© Ivo Lapenna 1971

Lapenna, Ivo, Retoriko – kun Aparta Konsidero al Esperantlingva Parolarto, Ivo Lapenna, Rotterdam, 1971, 294 pp., pp. 9-10.

DEDIĈITA
AL LA MEMORO DE D-RO L. L. ZAMENHOF
KAJ AL ĈIUJ

„ kiuj kontribuis, ke lia genia projekto transformiĝu en vivantan lingvon: de la plej elstaraj spiritoj kuraĝe ekverkintaj beletre aŭ science, traduke aŭ originale en la nova Lingvo; de tiuj aŭdacaj gepatroj, kiuj ne hezitis enkonduki ĝin eĉ en la familian vivon, ĝis la plej senpretendaj ordinaraj homoj, kiuj uzas ĝin en siaj internaciaj rilatoj.”

(El la kongresa parolado de la aŭtoro,
Haarlem, 1. 8. 1954)

Reto Mario Rossetti

Reto Mario ROSSETTI (1909-1994) estis svisa-brita Esperantisto kaj profesoro.

Frato de Reto estis Cezaro Rossetti, aŭtoro de la fama romano “Kredu min, sinjorino!”.

Lia poemaro aperis en la grava ampleksa verko Kvaropo.

Poemoj de Rossetti aperadis en la Esperanta gazetararo.

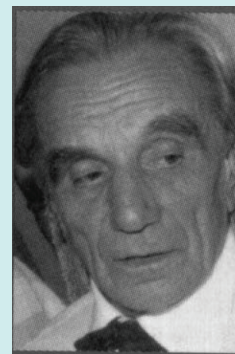
Liaj pluaj verkoj: Mestizo de l' Mondo, poemaro, El la Maniko, novelaro kaj Pinta Kraĵono, poemaro.

Lia plej grava traduko estas Otelo de Shakespeare.

Rossetti multe tradukis el la angla poezio.

Redaktoro kaj la precipa kunlaborinto super la Angla Antologio.

Tri el liaj verkoj troviĝas sur la Baza legolisto de William Auld: El la Maniko, 33 Rakontoj, Pinta Kraĵono.



Rossetti enkonduke al Retoriko:

“... Kaj tamen venas ankoraŭ diversaj lingvistoj kaj poliglotoj al nia lingvo, volante ĝin sekci kaj kritiki de ekstere. Por tiuj mi volas emfazi du faktojn.

Unue la poliglotaĵoj sinjoroj komprenu jam, ke kompetento pri naciaj lingvoj tute ne donas al ili kompetenton pri la internacia lingvo. Ĉi tiu estas parenca, sed aparta fako, kiel ekzemple internacia juro apud la nacia juro, kaj ĝi postulas apartan studadon.

Tiu aparta fako de lingvo nomiĝas inter-lingvistiko. Do de nun ni povas diri al la nacilingvaj poliglotoj: «Restu tajloro ĉe via laboro: nur tiu, kiu studis la interlingvistikon rajtas paroli pri ĝi».

Due, la personoj, kiuj volas kvazaŭ mekanike ekzameni Esperanton, ordinare rilatas al ĝi fremde kaj malvarme, se ne antipatie. Tiamaniere ili ne sukcesos kompreni la lingvon. Al siaj naciaj lingvoj ili ja rilatas respektive kaj simpatie, amante eĉ iliajn malbelojn kaj kriplaĵojn. Nu ankaŭ nia lingvo pretendas, ke oni rilatu al ĝi respektive kaj simpatie, se oni volas ĝin kompreni.

Sen respekto al la lingvo oni ne povas ĝin pritaksi, kaj sen simpatio, eĉ amo, oni ne povas ĝin juste kompreni. La lasta sentenco valoras ankaŭ por multaj esperantistoj: oni devas ami la lingvon por ĝin plene kompreni. Kaj pro ĝia beleco kaj alta grado de perfekteco, kiel ankaŭ pro ĝia tutmonda vivado, estas facile enamiĝi je Esperanto.”

Kio estas Interlingvistiko?

Kontribuajo de K. Schubert al la verko:

Schubert, Klaus, *Interlinguistics – its aims, its achievements, and its place in Language Science*, in: Schubert, Klaus and Maxwell, Dan (eds.), *Interlinguistics*:

Aspects of the Science of Planned Languages, Mouton de Gruyter, Berlin & Neŭ York, 1989, 348 pp., p. 11.

“Ni trarigardu la difinojn de interlingvistiko en sistema vojo. Ĉi tiuj havas kvar gradojn de amplekso. Mi komencas per la plej mallarĝa difino. La unua difino estas ĉi tio: Interlingvistiko estas la esplorado de planlingvoj.

En ĉi tiu difino, planlingvo estas termino por tio, kio ankaŭ estas nomata internacia lingvo, helpa lingvo, artefarita lingvo, universala lingvo, mondolingvo aŭ simile. Kio estas intencitaj, estas lingvoj kiel Volapuk, Esperanto, Okcidentulo, Ido, Interlingvao, kaj multaj, multaj aliaj.

Klaus Schubert

Klaus SCHUBERT estas germana esperantisto kaj informadikisto. Fine de la 1970-aj kaj komence de la 1980-aj jaroj li aktivis kiel kasisto en la



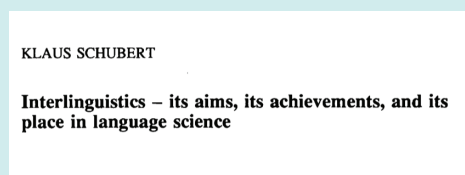
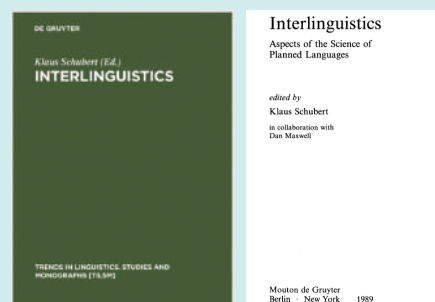
estraro de Germana Esperanto-Junularo, kaj kiel preleganto kontribuis al la scienca programo de pluraj Internaciaj Seminarioj de GEJ.

Poste li laboris precipe pri parolsintezo kaj aŭtomata tradukado, kaj estis unu el la motoroj de la projekto “Distribuita Lingvo-Tradukado”, kiu utiligis Esperanton kiel punta traduk-lingvo. Ankaŭ menciindas lia aktivado en Centro de Esploro kaj Dokumentado pri Mondaj Lingvaj Problemoj, kaj lia anglalingva libro *Planned Languages: From Concept to Reality* de 2001. En 2009 li per eseo kontribuis al la publikaĵo “La arto labori kune: festlibro por Humphrey Tonkin”.

Let us review the definitions of interlinguistics in a systematic way. These have four degrees of scope. I begin with the narrowest one.

The first definition is this: **Interlinguistics is the study of planned languages.**

In this definition, *planned language* is a term for what is also known as *international language*, *auxiliary language*, *artificial language*, *universal language*, *world language* or the like. What is meant are languages like Volapük, Esperanto, Occidental, Ido, Interlingua, and many, many others. There is a variety of terms to refer to these languages, of which *planned language* is at present the most widely used among the involved linguists. It was created in 1931 in the form of the German word *Plansprache* by Eugen Wüster, who in so doing managed to coin a term that spread still more widely than the one he attempted to translate: Jespersen's *constructed language* (Wüster 1931; Jespersen 1928b: 21; about the origin of the term: Wüster 1955/1976: 273). Detlev Blanke (in this volume, cf. 1985: 51ff.; 1987a,b), among others, has many arguments for the preference given to this term.



Kio estas “Nia Lingvo”?

Ekzistas diversaj terminoj por nomi ĉi tiujn lingvojn, el kiuj planlingvo estas nuntempe la plej ĝenerale uzata inter la koncernaj lingvistoj. Tio estis kreita en 1931 el la formo de la Germana vorto Plansprache de Eugen Wüster, kiu tiel, sukcesis esti termino kiu disvastiĝis eĉ pli ĝenerale ol tiu, kiun li provis traduki el Jespersen-a konstruita lingvo.”

Konkludo

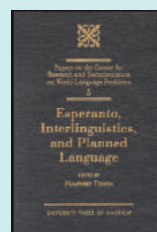
Feliĉe jam ni Esperantistoj povas paroli el potenca pozicio, ĉar:

- Jam delonge eĉ estiĝis scienca branĉo en Lingvistiko, nomata Interlingvistiko, kio ĉefe okupiĝas pri Internaciaj Lingvoj, kaj pleje pri Esperanto, kio estas la plej sukcesa ILo. Rezulte nun ni disponas ankaŭ pri Esperantologio.

- Dank’ al tio, nun eĉ lingvistoj kiuj ne kompetentas/studis pri interlingvistiko, ne havas permeson juĝi pri planlingvoj kiel Esperanto.

- La angla, kio laŭ Antoine Meillet kaj Andre Martinet, tre grandaj lingvistoj francaj, estas la ĉefa rivalo de Esperanto, povas kontribui ankaŭ al nia Fina Venko, kaj jam angla-lingvaj por-Esperantaj verkoj pruvis tion bone.

- Pere de Interlingvistiko nun estas tre facile refuti pri-Esperantajn kontraŭparolojn nejustajn de lingvistoj kiel Ludwig Wittgenstein kaj Noam Chomsky.



Ĉefaj Fontoj

Krom tiuj fontoj, kiuj menciigis sur diversaj lumbildoj, la subaj estis la plejuzitaj fontoj:

- <http://en.wikipedia.org/>
- <http://eo.wikipedia.org/>

نظام سلطه و تدبیر آن

راه حل پیشنهادی آقای عبدالعلی فولاد و پاسخ یک زبان‌شناس به آن

در واکنش به نوشته آقای فولاد، متن زیر توسط دکتر اکبر اسمعیل‌پور برای ایشان ارسال شده است:

جناب فولاد به مصداق فرموده: " خَيْرُ الْكَلَامِ مَا دَلَّ وَ جَلَّ وَ قَلَّ وَ لَمْ يُمَلِّ! " بهترین سخن، آن است که قابل فهم و روشن و کوتاه باشد و خستگی نیاورد.

باید عرض کنم که جنابعالی انصافاً حق مطلب در مورد جایگاه، اعتبار و ضرورت یادگیری زبانی مهم و ساده و جهانی " اسپرانتو " را در این یادداشت مختصر و موجز به خوبی ادا کرده‌اید! که بسی جای تشکر و امتنان است!

در واقع، بنده کمترین به عنوان زبان‌شناس از یک سو و به مثابه کسی که در حال حاضر ماده درسی " سازمان‌های بین‌المللی و آمریکای لاتین " را در دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه در مقطع کارشناسی ارشد تدریس می‌کنم؛ از دیگر سوی، در تایید سخنان شما باید اضافه کنم که برخی از اعضای " جامعه ملل " که بعد از جنگ جهانی اول در سال ۱۹۲۰ تاسیس و متعاقباً جای خود را در سال ۱۹۴۵ به سازمان ملل متحد واگذار نمود، هم به دنبال استفاده از زبان اسپرانتو به عنوان زبان اصلی در عرصه آن اتحادیه بین‌المللی بودند اما متأسفانه به دلیل نفوذ قدرت‌های بزرگ انگلوساکسون یعنی بریتانیا و ایالات متحده انگلیسی‌زبان، چنین مهمی محقق نشد و تلاش اعضای آن به منظور دوری جستن از برتری‌طلبی و هژمونی زبانی که همانا سلطه فرهنگی و... بر جهان است عقیم ماند! که ایکاش این چنین نمی‌شد!

لذا بنده را با این گفتار خویش مشتاق عضویت در این انجمن نمودید که انشالله بزودی سری به دفتر جدید آن زده و برای تحقق اهداف آن، که اساساً دوری جستن از سلطه‌پذیری زبانی سلطه‌گران است در کنار سایرین به عضویت آن در خواهم آمد.

درد بر شما

اکبر اسمعیل‌پور - دکترای زبان‌شناسی همگانی از دانشگاه اتونومای مادرید، اسپانیا و کارشناسی ارشد مدیریت سیاسی. از دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه ایران راستش خواستم در بخش نظردهی سایت درج کنم که میسر نشد!

۹۸/۱۱/۲۶



متن زیر توسط آقای عبدالعلی فولاد در قسمت درج دیدگاه‌های سایت انجمن اسپرانتوی ایران قرار داده شده است:

عمده دغدغه ایران سلطه‌گری امریکاست و لیکن راه بنیادی زدودن این سلطه‌گری را نمی‌رود! راه درست، از بین بردن ابزار سلطه‌ورزی آنهاست ... از جمله سلطه‌های علمی، زبانی، ارزی و ... که هر کدام تدبیر ویژه خود را می‌طلبند.

تظاهرات و شعار، ابزار مجامع ضعیف و مظلوم است، نه یک کشوری که دارای حاکمیت است!

کشوری که دارای حاکمیت است باید در مسائل بین‌المللی با درایت و اقتدار تدبیر کند، و نه ملت را به شعار دادن سوق دهد! شعار متعلق به زمان قبل از حاکمیت است!

امریکا و انگلیس به لحاظ داشتن ابزار سلطه گوناگون از جمله

۱- سلطه علمی به لحاظ به خدمت گرفتن نخبگان جهان و ساخت وسایل (مدرن) زندگی از یک طرف و وسایل نابودی از طرف دیگر بکمک این نخبگان (مغزها) ...

۲- سلطه زبانی به لحاظ بین‌المللی کردن زبان مادری‌شان ...

۳- سلطه ارزی به لحاظ بین‌المللی کردن پول ملی‌شان ...

۴- ترویج برندهای‌شان در جهان ...

و ...

روحیه سلطه‌گری پیدا کرده‌اند و رفع این روحیه با شعار حاصل نمی‌شود بلکه هر کدام تدبیر خاص خود را می‌طلبند. من در اینجا در مورد سلطه زبانی عرض می‌کنم:

راهش این است که زبان فراساخته اسپرانتو (آسان‌ترین زبان دنیا)، که خوشبختانه سالهاست توسط یونسکو، واحد فرهنگی سازمان ملل، بین‌المللی نیز شناخته شده است را ترویج کنیم ... مثلاً:

* اگر در مملکت خودمان تصویب کنیم که همزمان با زبان انگلیسی، زبان اسپرانتو نیز در مدارس تدریس شود، و این موضوع به تبع آن به کشورهای دیگر تسری پیدا کند به زودی عالمگیر شده و امریکائی‌ها و انگلیسی‌ها هم ناچار به صرف پول، وقت و انرژی برای فراگیری زبانی غیر از زبان مادری‌شان می‌شوند و به هر کشوری که رفتند دیگر به زبان مادری‌شان صحبت نخواهند کرد تا حس جهان‌وطنی به آنها دست دهد و ...

و احساس سلطانی دنیا!

* لازم به یادآوریست که مرحوم آیت‌الله خمینی نیز به موضوع ورود کرده و توصیه کرده که اسپرانتو را جایگزین انگلیسی نمائید متعاقب آن از جمله علامه مضطر پاکستانی قرآن را به زبان اسپرانتو ترجمه کرده و ...

در یک کلام:

* تا زمانی که زبان انگلیسی زبان رایج بین‌الملل است کشورهای انگلیسی‌زبان (به کمک سایر ابزارهای سلطه که ذکر کردم) سلطان دنیا باقی می‌مانند ... حداقل در پندار!

۹۷/۰۳/۱۹ عبدالعلی فولاد

توضیح: مطالب ذکر شده در این صفحه، صرفاً بازتاب نظرات نویسندگان آنها بوده و به معنای جانبداری مجله از این نظرات نیست.

La scienca interkomunika lingvo

Charles Roduit/ Svislando



Mallonge

La angla ne estas la ideala lingvo por komuniki ideojn kaj konceptojn efike. Ĝi ne estas sufiĉe preciza kaj implicas malegalecon inter sciencistoj bazitaj ne sur siaj sciencaj kvalitoj, sed sur iliaj originoj kaj sociaj niveloj.

Genezo

Dum unu el miaj postdoktoreco, mi trovis min sur la teraso de universitata kampuso, ĉirkaŭita de kolegoj. Ĉi tiu grupo inkluzivis gokolegojn de Italio, Germanio, Francio, Germanio, Rusio, Serbio kaj Svislando. Kiel kutime, ni parolis angle. Dum tiu paŭzo ni ne plu parolis pri laboro, sed pri ĉiutaga vivo, politiko kaj tiel plu. Ekster niaj kutimaj temoj, la dialogo jam ne estis tiel glata kiel en niaj laborkunsidoj kaj journalkluboj. Rigardante malantaŭen, mi vidis min, ĉirkaŭita de ĉi tiu diverseco, ĉiu parolanta lingvon, kiu ne apartenis al ni. Tiutempe mi sentis mankon de logiko kaj optimumo en la nuna situacio.

Mi do kondukis min pri miro pri la uzata lingvo por komuniki inter scienculoj kaj pri la nuna stato de la situacio.

Kosto de lernado de la angla

Por granda plimulto de scienculoj, la angla estas fremda lingvo. Tio signifas, ke ni devas trairi la

fazon de “Dua Lingva Studado”, kiu komenciĝas, en la plej bona okazo, dum infanaĝo. La lernejo donas al ni kelkajn bazajn nociojn, sed la nivelo atingita apenaŭ permesas nin havi bazan diskuton Hutterli 2013. Kiam vi eniras universitaton, vi sentas la bezonon ĝisdatiĝi. Por la bonŝanceloj, ili povas pasigi jaron de interŝanĝo en Usono aŭ Britio, aŭ fari lingvokursojn. Sed plejparte, tio fariĝos per soleca kaj nekompleta lernado. Ĉiuokaze tio signifas investon de tempo kaj mono.

Ĉi tiu tuta tempo pasigita studante la anglan estas perdita por lerni aliajn temojn.

Jen kie neegaleco aperas inter estontaj anglalingvaj sciencistoj kaj aliaj:

Anglofonoj povos investi sian tutan studotempon en sciencaj koncernaj temoj, dum aliaj devos uzi parton de sia tempo por lerni la anglan.

Nivelo de la angla

Kvankam ni ĉiuj estas konvinkitaj, ke ni havas bonan nivelon de la angla, ni nur bezonas malfermi anglan romanon aŭ iri al angla drinkejo por realigi nian eraron. Pruvo pri tio estas la konsiloj donitaj de sciencaj revuoj, kiel Naturo: “Vi eble ŝatus konsideri demandi al kolego kies denaska lingvo estas la angla por legi vian manuskripton kaj / aŭ uzi profesion redaktan

servon [...]“.

La problemo de flueco en la angla ankaŭ estas evidenta ĉe internaciaj sciencaj kongresoj. Homoj kun tre gravaj demandoj ne elparolas pro timo paroli en ne majstrita lingvo, sed anglalingvanoj prenas komforte la paroladon. Manĝoj ĉe kongresoj estas simptomaj. Kiom ofte formiĝas grupoj laŭ la lingvo de la homoj? Ni estas multe pli komfortaj en nia gepatra lingvo!

Scienca monokulturo

La gepatra lingvo influas la manieron, kiel oni pensas kaj solvas problemojn. La uzo de la angla implicas, kiel priskribite pli supre, avantaĝon kaj sekve superregadon de anglosaksa penso.

Esperanto: alternativo

Unue, esti neŭtrala lingvo, ne apartenanta al iu etno, aŭ pli ĝuste, apartenanta al la tuta homaro egale, ĝi ne favoras iun lingvan regionon. Kun leksika bazo proksime al latinaj kaj ĝermanaj lingvoj, akompanata de gramatiko proksima al aziaj lingvoj, ĝi metas ĉiujn sur egalan piedon. Plie, ĝia reguleco kaj malkaŝa logiko signifas, ke per eta leksiko vi povas konstrui grandan kvanton da vortoj. La lernada kurbo de Esperanto estas tre utila por ĉiuj, sendepende de sia gepatra lingvo. Kiu kondukas nin al la dua punkto.

Due, ĝia facileco de lernado igas ĝin alirebla por ĉiuj. Unu jaro de lernado de Esperanto samvaloras al 10 jaroj de lernado de la angla! La tempo por atingi bonegan nivelon estas do tre malalta kaj ĝia kosto tre malalta. Tial ne necesas investi en restadoj eksterlande por regi ĉi tiun lingvon. Filo de laboristo sekve havos la saman lingvan potencialon kiel filo de bankisto. Plie, ĉar lia lernado estas tre rapida, li ne preterlasas la gepatran lingvon, lasante tempon por individuoj praktiki ĝin. Ĝi ja estas problemo de la angla. Ne permesante sufiĉan tempon por praktiki sian gepatran lingvon, la angla kontribuas al la estingo de lingvoj tra la mondo. **Esperanto tial ebligas

ankaŭ savi la lingvan diversecon de la mondo.

Trie, Esperanto estas konstruita tiel ke esprimita ideo estos tre proksima al tio, kion vi volas esprimi. Ĝia krianta kaj regula trajto ebligas esprimi subtilan fajrecon en tre facila maniero. Tiel la fluo de ideoj ne estos malhelpita de la malbona kontrolo de la partoprenantoj, sed prefere akcelita, faciligita.

Jes sed ...

Estas tute bone kiel parolado, sed ĉar neniu parolas Esperanton, ĝi estas senutila! Al tio mi respondus per du manieroj. Unue, lernante Esperanton, vi lernas la laborojn de lingvoj (metalingvistikaj scioj), kio faciligas la lernadon de aliaj lingvoj. Ekzemple, estis montrite en germana lernejo, ke lernantoj, kiuj lernis Esperanton dum unu jaro kaj tiam du jarojn, la angla estis pli bonaj ĉe la angla ol studentoj, kiuj okupis tri jarojn de anglaj klasoj! Do lernante Esperanton, eĉ se neniu parolas pri ĝi ĉirkaŭ vi, vi ŝparos tempon.

Due, ni ne estas solaj, ĉar Esperanto spertas fortan revigliĝon, ekzemple kun duolingo aŭ Amikumu, aplikaĵo por konekti esperantistojn estas tre sukcesa inter homoj, kiuj volas praktiki aŭ lerni Esperanton.

Trie, Esperanto povas helpi disleksikajn studentojn (vidu mian antaŭan blogeron pri ĉi tiu temo). La portalo ateliersdys.ch laboras ekzemple pri kreado de instruaj materialoj uzantaj Esperanton por helpi studentojn superi siajn malfacilaĵojn.

Konkludo

La uzo de la angla implicas malegalecojn kaj ne estas ideala por preciza transdono de informoj. Esperanto estas ideala alternativo en multaj aspektoj, kaj permesas pli rapide majstri alian lingvon. Ĝia nura malforteco nuntempe estas ĝia malalta uzo en la scienca komunumo. Komence penado estas bezonata, sed se ĝi fariĝos, ĝi havos grandajn avantaĝojn por esplorado.



ایستوان نمره: "من نویسنده‌ام، کاری منحصر بفرد"

مصاحبه از: Pawel Fischer-Kotowski
منبع: La Balta Ondo

هشتم نوامبر ۱۹۴۴ در Pecs مجارستان، ایستوان نمره (Istvan Nemere) به دنیا آمد، کسی که با ۷۲۶ کتابی که در مجارستان به چاپ رسانده، نه تنها پرکارترین نویسنده تاریخ ادبیات مجارستان، بلکه در میان تمام نویسندگان زنده دنیا، به شمار می‌رود. در این شمار، ۱۹ رمان و سه نوول به زبان اسپرانتو وجود دارد؛ این تعداد کار کافی است که او را پرکارترین نویسنده اسپرانتیست بشناسیم. برنده شدن جایزه "کتاب سال" به دلیل چهار نوشته‌اش، گواهی کیفیت نوشته‌هایش به زبان اسپرانتو است. او به رغم مشغله بسیار، با رویی گشاده پذیرفت که به چند سوال ما پاسخ دهد که در ادامه می‌خوانید.

دیگری، به نوعی متفاوت است؟
- بله حتماً. نه فقط به دلیل زبان، بلکه به دلیل خوانندگان. خواننده متوسط اسپرانتو، شرم و حیای بیشتری نسبت به خوانندگان به زبان ملی دارد. جالبه، وقتی کسی کتاب مرا از اسپرانتو به زبان ملی ترجمه می‌کند، واکنش‌ها کاملاً متفاوت است. مثلاً در چین، به دلیل صحنه‌های ملایم سکسی کتاب، هرگز کسی کتاب‌های مرا ترجمه نکرده است.

اگر چاپ دوباره امسال کتاب Jesa را در نظر نگیریم، آخرین رمان اسپرانتو شما، تقریباً ده سال پیش به چاپ رسیده. آیا از نگارش به زبان اسپرانتو منصرف شده‌ای؟

- تقریباً بله. بیهوده منتظر ماندم کسی به سه رمان آخری من واکنشی نشان دهد. نه خوانندگان، نه منتقدین چیزی نوشتند، فقط اشاره‌های اندکی شد... بنابراین، به نظرم رسید که زمان پایان نگارش به زبان اسپرانتو برای من فرا رسیده. با وجود این، رمانی نیمه‌کاره دارم که حتماً تمامش خواهم کرد، ولی

کسی که فرهنگ اسپرانتو را به وسیله نوشته‌هایش، پربار کرده، چگونه اسپرانتیست شد؟

- وقتی هیجده ساله بودم، در آخرین سال تحصیل در دبیرستان، متوجه شدم که اسپرانتو غیرمجاز نیست و کلاسی برای یادگیری آن، تشکیل شده‌است. اینگونه بود که همه چیز شروع شد.

شما بدون شک، پرکارترین نویسنده اسپرانتیست هستی. ولی نوشته‌های شما در خارج از دنیای اسپرانتو، بطور اعجاب‌آوری بیشتر هستند: شما بیش از ۷۰۰ کتاب در زمینه‌های مختلف؛ رمان، متن تاریخی، علمی، کتاب کودک و... نوشته یا ترجمه کردی. چگونه موفق شدی به این نتیجه برسی؟ آیا صبح تا آخر شب می‌نویسی؟

- نه! من هر روز-شنبه، یکشنبه، روز تولد حتی روز اول ژانویه، از ۵ صبح تا بعد از ظهر می‌نویسم. این کار را به مدت بیش از پنجاه سال انجام داده‌ام.

آیا نگارش کتاب به زبان اسپرانتو، با نگارش به زبان

ولی نویسندگی تنها زمینه فعالیت شما برای اسپرانتو نیست. شما در زمینه اسپرانتیست‌های از بدو تولد هم کار می‌کردی. بولتن والدین را ویرایش کردی و اواخر سال‌های دهه هفتاد، مبتکر "ملاقات خانواده‌های اسپرانتیست" شدی که هر ساله برگزار می‌شود. نقش اسپرانتو در زندگی خانوادگی شما چیست؟

- فقط اولین همسر من اسپرانتیست بود، و دختر ما اسپرانتیست بدو تولدی شد. دختر او - نوه من - هم بدو تولدی شد. آنها در لهستان زندگی می‌کنند و اگر نامه‌ای برایشان بنویسم، ترجیح می‌دهم به زبان خودمان باشد، یعنی اسپرانتو.

به چه کتاب اسپرانتو بیش از همه علاقه داری؟

- خیلی کم از این کتاب‌ها می‌خوانم، برای کتاب‌هایم به زبان مجاری، خیلی کار دارم. امروز ۷۶ امین کتاب مجار من منتشر شد (فقط چاپ‌های اول را در نظر گرفته‌ام). من از کتاب ۷۳ ام صاحب رکورد دنیا شده‌ام، چون هنوز هیچ‌یک از نویسندگان زنده دنیا این تعداد کتاب ننوخته است. در حقیقت، از زمانی که مجارها در جهان وجود داشته‌اند، هیچ‌کس این تعداد متن را در مجارستان، ننوخته است.

و کتاب مورد علاقه‌ات، کدام است؟

- بیش از همه، کتاب Terra و Dum vi estas kun ni

ترجمه: نازی صولت

تنوع موضوع در رمان‌های شما، بسیار زیاد است، شما تک موضوعه نیستی. ولی هیچگاه اسپرانتو، به عنوان موضوع اصلی در نوشته‌هایت ظاهر نشده. آیا این تصمیم آگاهانه شما بوده؟

- حتماً جنبش، حتی گذشته آن مورد علاقه من نیست. برای من، زبان، وسیله‌ایست که می‌توانم با کیفیت عالی از آن استفاده کنم، همیشه موفق نشدم - برای بیان عقاید، به منظور خدمت به خوانندگان، انسانها. همین.

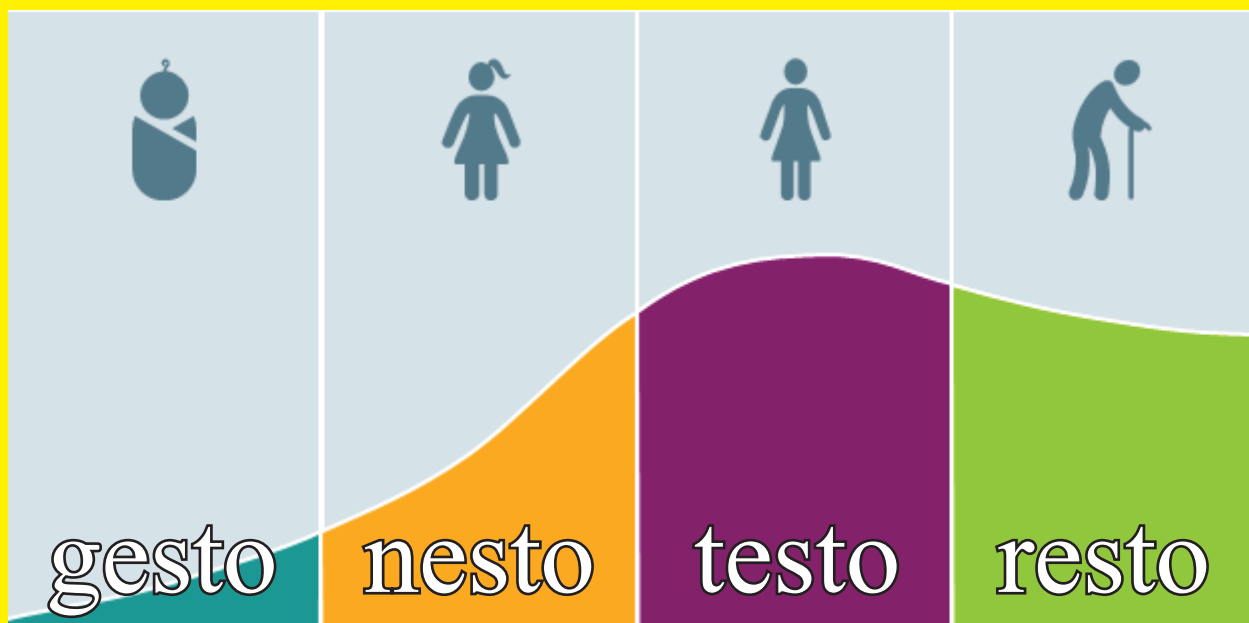
اوایل دهه نود میلادی، شما مرکز اسپرانتو قلم (PEN) را بنیانگذاری کردی و بعدها رییس آن شدی. برای ما تعریف کن که این ایده، چگونه شکل گرفت و بعد به واقعیت تبدیل شد، چه می‌کرد و بخش سبز (اسپرانتو) قلم PEN چه می‌کند؟

- در مورد آخری از کسانی پرسید که جنبش نویسندگان را برپا کردند. من اتفاقی عضو و بعد رییسش شدم. یکی از اعضای اصلی انجمن جهانی قلم، نویسنده مجار، جورج کنراد معروف بود و اسپرانتیست‌ها از من خواهش کردند: با کنراد صحبت کن که کمک کند تا نویسندگان اسپرانتیست را بپذیرد. موفق شد ولی من خوشم نمی‌آمد رییس باشم، همانطور که هیچگاه خوشم نمی‌آمده که جایی رییس، رهبر یا دستوردهنده باشم. من نویسنده‌ام، کار منحصر بفردیست که با آن آشنا هستم و خوب یا بد در آن کار می‌کنم.

La vivo konsistas el 4 periodoj :

- 1- Periodo de gesto, inter 0-25, kiam oni festas por la gepatroj kaj aliaj.
- 2- Periodo de nesto, inter 25-50, kiam oni laboras por fari sian domon.
- 3- Periodo de testo, inter 50-75, kiam oni testas por frue detekti malsanojn.
- 4- Periodo de resto, inter 75-100, kiam restis ne multe el la vivo.

Verkis: D-ro Keyhan Sayadpour



خانه گمشده

رقصنده با کوسه‌ها (داستان‌های کوتاه ادبی) گئورگی میهالکوف

برگردان: ا. فکری

تاکسی زیر تابلوی نئونی هتل آستوریا توقف کرد. راننده چیزی گفت، او اما متوجه نشد. چند اسکناس تانخورده از جیب درآورد و به راننده داد. راننده پول‌ها را شمرد و هزار فورینت برگرداند.

در شیکاگو پیش از پرواز تصور می‌کرد حالا، اول پاییز، هتل خیلی شلوغ نیست. اما در طبقه سوم اتاق پیدا کرد. مستخدم جوان او را راهنمایی کرد. ایستوان تشکر کرد. در را بست و روی یکی از مبل‌ها نشست. سرانجام پس از ۴۰ سال حالا در مجارستان است، در بوداپست. ۴۰ سال از عمرش در کشورها و شهرهای مختلف گذشت. تصویر شهرها، محلات، خیابان‌ها و خانه‌ها از جلوی چشم‌هایش می‌گذشت. درواقع زندگی تا امروز سفری خسته‌کننده و طولانی بود. او و والدینش بدون مقصدی مشخص در اروپا آواره این کشور و آن کشور شدند. آنها از وین، رم، پاریس و آمستردام گذشتند و دو سه سالی در هر کدام زندگی کردند. پدر و مادرش را هم در این سفر بی‌مقصد، خسته‌کننده و طولانی از دست داد. اول پدر چشم از جهان فرو بست. آنها در زمستان بسیار سرد هامبورگ در خانه یک بانوی مسن آلمانی سکنی گزیدند. آن موقع پدر ایستوان بیکار بود. یک شب در حالی که به‌سختی نفس می‌کشید به خانه رسید. تب بالایی داشت و همان‌جا از حال رفت. مادر به او دارو داد و چای دم کرد. صبح بر بالین پدر طبیب حاضر کردند، اما برای خرید دارو پولی در بساط نداشتند. بانوی آلمانی هزینه آن را تقبل کرد. اما متأسفانه داروها افاقه نکرد. پدر مدتی طولانی بیماری بود و روز به روز ضعیف و رنگ‌پریده می‌شد تا این‌که یک روز ناگهان قلبش از تپش باز ایستاد. دو سال بعد مادر از دنیا رفت. او معلم زبان و ادبیات مجاری بود، ولی تا آخر عمر به عنوان نظافتچی کار کرد و هیچ‌گاه از خستگی و کار شکایت نکرد.

نگاهی به دور و بر انداخت. شب بود. خواب به چشمانش نمی‌آمد. دلش می‌خواست زودتر صبح شود، پا به خیابان‌های بوداپست بگذارد و خانه‌ای را که زمانی با پدر و مادرش در آن زندگی می‌کرد بیابد. گاهی پدر ضمن صحبت‌هایش می‌گفت خانه‌شان نزدیک هتل آستوریا بود. می‌گفت نزدیک هتل، اشغالگران، بیرحمانه به سمت مردم تیراندازی کردند. ظاهراً جایی همین نزدیکی، پدر، که با سربازان اشغالگر شوروی مبارزه می‌کرد، مجروح

ایستوان وقتی رسید شب بود. در فرودگاه سوار تاکسی شد و آهسته به راننده گفت: «هتل آستوریا». بعد از این همه سال هنوز زبان مجاری را از یاد نبرده بود، ولی باز می‌ترسید کلمات را درست ادا نکند. به همین خاطر فقط به «هتل آستوریا» بسنده کرد. حدس‌اش این بود که هتل آستوریا هنوز هم هست. طی ۴۰ سال گذشته احتمالاً هتل‌های زیادی در بوداپست ساخته شده بود.

مسیر فرودگاه تا مرکز شهر چندان کوتاه نبود. سرش را به پنجره چسباند و با اشتیاق به تماشای خیابان‌ها و ساختمان‌های شهر نشست. دوست داشت چیزی ببیند که یادآور بوداپست آن زمان باشد. اما چیز آشنایی نمی‌دید. تاکسی با سرعت از کنار چند خانه ویلایی عبور کرد. وارد خیابانی با ساختمان‌های بلندمرتبه شد، از میان محله‌ای با خانه‌های آپارتمانی گذشت و چند دقیقه بعد به بخش قدیمی شهر رسید. به هتل آستوریا نزدیک شده بود. قلبش تند می‌زد. گویی قرار است با معشوقی که سال‌ها از او دور بوده دیدار کند.



شد. پاییز ۱۹۵۶، ایستوان هفت سال بیشتر نداشت، ولی تیراندازی‌های وحشتناک و تانک‌های گول‌پیکر منقش به ستاره‌های سرخ را به خاطر می‌آورد. آن زمان شب‌ها کابوس می‌دید که تانک‌های گول‌پیکر تبدیل به هیولا شده‌اند و در تعقیب او هستند و بعد وحشت‌زده و خیس عرق از خواب می‌پرید. ایستوان نمی‌توانست آدم‌هایی را که با او و والدینش سوار آن کامیون قدیمی شدند از یاد ببرد. آن موقع نمی‌دانست قرار است به کجا بروند. همه ناراحت و ساکت بودند. ماه نوامبر بود و هوا به شدت سرد. احساس ترس می‌کرد. همه کسانی که در کامیون بودند همین احساس را داشتند. ناگهان کامیون توقف کرد. آدم‌ها یکی‌یکی پیاده شدند. ظاهراً راننده می‌گفت دیگر بیش از این نمی‌تواند جلو برود. سپس هرکدام مقداری پول به راننده دادند و پیاده راه افتادند. او کنار پدر و مادرش راه می‌رفت. خسته و خواب‌آلود بود. پدر کولش کرد. آنها از وسط جنگل و مخفیانه حرکت می‌کردند. همه جا تاریکی و سکوت حاکم بود. گاهی که صدای شکستن چوب خشکی زیر پا شنیده می‌شد یک نفر از داخل صف اشاره به سکوت می‌کرد. نفهمید چقدر راه رفتند. پلک‌هایش سنگین شده بود. گاهی چشم‌هایش را باز می‌کرد و سرش را بالا می‌آورد. دست‌های قوی پدر او را محکم گرفته بود. وجود پدر به او امنیت می‌داد، به‌خصوص در این جنگل که حتماً از حیوانات وحشی هم خالی نیست. مادر در کنار پدر حرکت می‌کرد و هر از گاه دست به ایستوان می‌رساند تا مطمئن شود در این تاریکی همچنان روی کول پدر است. راه تمامی نداشت. گویی شب را پایانی نیست و آنها همیشه در این جنگل خوفناک سرگردان خواهند ماند.

صبح، وقتی بیدار شد، همه خسته و بی‌رمق، در چمنزاری مشغول استراحت بودند.

از مادر پرسید کجا هستیم، و جواب شنید: اتریش.

آن موقع نمی‌دانست اتریش کجاست و اصلاً چرا به اینجا آمدند.

اشعه‌های آفتاب صبحگاهی خود را از پنجره به درون اتاق هتل می‌رساندند. ایستوان، شب روی میل خوابش برد. خوابی دید که آن را خوب به یاد نمی‌آورد. در شهر بزرگی از ساختمانی وارد ساختمان دیگر می‌شد و در جستجوی چیزی بود. یادش نمی‌آمد دنبال چه چیز می‌گشت. یک کیف‌دستی مشکی در دست داشت که داخل آن پرونده و پول بود. یکدفعه متوجه شد کیفی‌دستی‌اش را جا گذاشته است. به سمت ساختمانی که تازه از آن بیرون آمده بود دوید. با عجله از طبقات بالا رفت. خبری از کیف‌دستی نبود. نگران شد و ... ناگهان از خواب پرید. نگاهی به پنجره‌ها، که اشعه‌های آفتاب سعی می‌کردند از میان پرده‌های قهوه‌ای‌رنگ خود را به درون اتاق برسانند انداخت. با دیدن آفتاب دلچسب صبحگاهی آرام شد. به خوابی که دیده بود فکر می‌کرد و این‌که گم شدن کیف‌دستی نشانه خوبی

است و تعبیرش این می‌تواند باشد که از نگرانی خلاصی خواهد یافت، چراکه پول درون کیف‌دستی می‌تواند سمبل بدبختی باشد.

سال‌ها قبل، پیش از رفتن به آمریکا، قصد داشت به بوداپست بیاید و خانه‌ای را که در آن به دنیا آمده بود و تا هفت سالگی‌اش در آنجا گذشت پیدا کند. الان حتماً آدم‌های دیگری آنجا زندگی می‌کنند. تصمیم داشت هرطور شده ساکنان فعلی را با پول راضی کند و خانه را بخرد. هدف اصلی‌اش این بود. حتماً باید آن خانه را می‌خرید. در واقع ایام کودکی، قشنگ‌ترین دوران زندگی‌اش در آن گذشت. ایستوان برای راضی کردن ساکنان فعلی خانه دو پیشنهاد داشت. یا آنها را با پول راضی کند و یا خانه دیگری برایشان بخرد. مطمئن بود می‌تواند رضایت آنها را جلب کند. حتی حاضر به پرداخت هزینه اسباب‌کشی‌شان هم بود. البته که به اندازه کافی پول در اختیار داشت.

صورتش را اصلاح کرد، لباس پوشید و از هتل بیرون زد. صبحانه هم نخورد. باید عجله می‌کرد، چون امروز خیلی کار داشت. خانه در خیابان مولنار قرار داشت. با خود فکر می‌کرد آیا هنوز هم نام آن خیابان مولنار است؟ مولنار باید نزدیک هتل باشد، تقریباً کنار دانوب. وقتی بچه بود دوست داشت کنار دانوب به تماشای کشتی‌ها بنشیند. آن موقع مادر اجازه نمی‌داد نزدیک دانوب بازی کند. می‌ترسید مبادا در رودخانه بیفتد و آب او را با خود ببرد. آن زمان مادر فکرش را هم نمی‌کرد که روزی جریان پرخروش سیاست دانوب به ناگاه زندگی آنها را از جا برکند و هر سه؛ مادر، پدر و ایستوان، به زحمت از مهلکه جان سالم به در برند.

ایستوان پا به خیابان گذاشت و برای اطمینان، از آقایی پرسید آیا دانوب همین سمت است؟ و او به نشانه تأیید ایگن گفت.

با خیال راحت به راه خود ادامه داد. وقتی به ساحل دانوب رسید تپه گلرت را دید. حالا باید می‌دید خیابان مولنار دقیقاً کجاست. از پیرزنی که برف پیری روی موهایش نشسته بود سوال کرد. پیرزن لبخندی زد، به سمت راست اشاره کرد و گفت این خیابان مولنار است.

ایستوان تشکر کرد و بر سرعت قدم‌هایش افزود. لابد دیگر به خانه نزدیک شده. جلو می‌رفت و با دقت به ساختمان‌های بزرگ خاکستری نگاه می‌کرد. بله، آنها را به خاطر می‌آورد. درست مثل ۴۰ سال پیش بودند. خیابان کم‌عرض است. تا جایی که به خاطر می‌آورد خانه‌شان طبقه اول بود. خانه دو اتاق رو به خیابان داشت که تقریباً آفتاب‌گیر هم نبودند. جلو می‌رفت و سعی می‌کرد چیزهای دیگری به خاطر آورد که نشان دهد این همان خانه است. هرچقدر به حافظه‌اش فشار می‌آورد، کمتر نتیجه می‌گرفت. ساختمان‌های دو طرف خیابان مثل دو قلوها شبیه هم بودند. نمای ساختمان‌ها تفاوت خیلی کمی با هم داشتند.

مطمئن بود خانه در سمت چپ، کنار دانوب قرار دارد. پس در پیاده‌روی سمت چپ حرکت می‌کرد. افسوس می‌خورد پلاک خانه یادش نیست یا اصلاً آن را نمی‌دانست. در واقع آن موقع هفت سال بیشتر نداشت.

آن موقع، پاییز ۱۹۵۶، تازه مدرسه رفته بود؛ شاید فقط دو ماه، تا این که پاییز با آتش و گلوله، بمب، تانک و سربازانی که با زبان عجیب غیرقابل فهمی صحبت می‌کردند از راه رسید.

ایستوان به آخر خیابان رسید، ولی خانه را پیدا نکرد. با وجود این ناامید نشد. برگشت و این بار با دقت بیشتری به آنها نگاه می‌کرد. جلوی یک در چوبی بزرگ ایستاد، آن را باز کرد و وارد حیاط شد. خیلی شبیه ساختمانی بود که در آن زندگی می‌کردند. ایستوان وسط حیاط ایستاد و به بالکن‌ها نگاه کرد. یکدفعه بدنش داغ شد و عرق کرد. احساساتی شد. قلبش تند می‌زد. دوست داشت زود به طبقه اول، به خانه‌ای که کنار تراس بود برود، زنگ بزند و به کسانی که در آن زندگی می‌کنند بگوید: «من اینجا زندگی می‌کردم. من در این خانه به دنیا آمدم. این اتاقی است که در آن می‌خوابیدم. در این آشپزخانه با پدر و مادرم غذا می‌خوردم. اینجا کنار شومینه، مادرم برایم قصه‌های قشنگ تعریف می‌کرد».

به طبقه اول رسید و جلوی در ایستاد؛ یک در چوبی، توپر و سبزرنگ با پنجره کوچک شیشه‌ای و چارچوب فلزی. لحظه‌ای تامل کرد. یادش نمی‌آمد آیا آن موقع در چنین شکلی داشت یا نه. زنگ زد. صدای زنگ، ضعیف بود. یکی دو دقیقه منتظر ماند. زمان کند می‌گذشت. مثل این که کسی خانه نبود. برگشت برود، اما یکباره پیرزنی، که شاید ۸۰ سال داشت، جلوی در ظاهر شد.

پیرزن پرسید با چه کسی کار دارید؟

ایستوان خجالت کشید. نمی‌دانست دقیقاً چه باید بگوید. کمی مکث کرد و آرام گفت: ببخشید، آیا خیلی سال پیش خانواده سزابو اینجا زندگی می‌کردند؟ آنها سال ۱۹۵۶ به کشور دیگری مهاجرت کردند.

پیرزن انگار که مشکوک شده باشد سر تا پای او را ورنانداز می‌کرد.

ایستوان گفت: خانواده سزابو، گابور و ایلونا.

- من از سال ۱۹۴۵ ساکن اینجا هستم و این اولین بار است که نام گابور و ایلونا را می‌شنوم.

- مطمئنید؟

- بله. من همه کسانی را که در اینجا زندگی می‌کنند می‌شناسم. شوهرم شهردار این منطقه بود.

ایستوان با صدای آهسته‌ای از او تشکر کرد.

حتماً اشتباه کرده. شاید خانه در ساختمان مجاور است. به خیابان برگشت و وارد ساختمان کناری شد. حیاط و

تراس‌های طبقات مثل ساختمان قبلی بود. در واقع همه خانه‌های مرکز شهر بوداپست تقریباً شبیه هم بودند. ایستوان در حیاط ایستاد و به طبقات آن نگاه می‌کرد. زیرچشمی به خانه طبقه اول که کنار تراس بود نگاه کرد. از پله‌ها بالا رفت، پشت در ایستاد و زنگ زد. خانم خیلی مسن و مهربانی در را باز کرد و گفت مدت زیادی است در اینجا زندگی می‌کند ولی خانواده سزابو، گابور و ایلونا را نمی‌شناسد.

برای این که پیرزن احتمالاً چیزی را به خاطر آورد توضیح داد: اسم پسرشان ایستوان بود. وقتی پدر و مادرش از اینجا مهاجرت کردند او هفت سال داشت.

پیرزن گفت: نه خانواده سزابو در این خانه زندگی می‌کردند و نه گابور و ایلونا.

ایستوان تشکر کرد و رفت. در حیاط سعی می‌کرد چیزی به خاطر آورد. چیز مهمی که نشان دهد اینجا خانه‌ای است که زمانی در آن زندگی می‌کرد. در این هنگام مردی به سن و سال او جلو آمد و با لحن بی‌ادبانه‌ای گفت: دنبال چیزی می‌گردی آقا؟

- بله. دنبال خانواده‌ای به نام سزابو هستم، گابور و ایلونا. آنها تا سال ۱۹۵۶ اینجا زندگی می‌کردند.

مرد با عصبانیت به ایستوان نگاه کرد و گفت: دروغ نگو مردک! تو دنبال کسی نمی‌گردی، خانه‌های مردم را می‌پایی. یا برو پی کارت یا همین الان زنگ می‌زنم به پلیس. من شهردار این منطقه هستم و خیلی خوب می‌دانم چه کسانی اینجا زندگی می‌کردند و زندگی می‌کنند.

ایستوان سعی کرد سوءتفاهم را برطرف کند: من دنبال خانه‌ای هستم که در آن به دنیا آمدم.

- انگار دنبال دردسر می‌گردی. برو پی کارت، وگرنه به پلیس زنگ می‌زنم.

مشخص بود حرفش را باور نمی‌کند. سرش را پایین انداخت، به خیابان برگشت و دوباره جستجوی خود را برای یافتن خانه‌ای که زمانی در آن زندگی می‌کرد ادامه داد. از ساختمانی به ساختمان دیگر می‌رفت، ولی بی‌فایده بود. به نظر می‌رسید حالا دیگر در جستجوی چیزی است که هیچ‌گاه وجود نداشته است و این که کودکی‌اش در خیابان مولنار بوداپست گذشته است خواب و خیالی بیش نبود. انگار هیچ‌وقت در این شهر زندگی نکرده بودند. اینجا نه آشنایی داشت و نه کسی او را می‌شناخت.

شب از راه رسید و تاریکی همه جا را فراگرفت. یاد آن جنگل انبوه و تاریک افتاد که با پدر و مادرش از آن می‌گذشتند. اینجا، مرکز بوداپست، خیابان کوچک مولنار شبیه همان جنگل تاریک و خوفناک بود. سال‌ها پیش پدر و مادرش را از دست داد و حالا اینجا تک و تنها بود. نه خانه و کاشانه‌ای و نه زادگاه و میهنی...

Multe estas citita de **Mark Twain**, usona verkisto, ke li diris, ĉesi la fumadon por mi estis facila, ĉar mi faris tion cent fojoj. La verkisto forpasis pro Pulma kancero.



Se iu forveturu je la sepa horo **el japonio**, tiu atingos en Usonon je la kvar kaj duona horo de antaŭtago.

Ĉu vi scias, ke... Marie Hankel famiĝis kiel la unua Esperanto-poetino de la mondo? Ŝi eklernis la lingvon en 1905 en sia SESDEKA vivojaro! Tuj ŝi dediĉis sin kun multe da energio al la Esperantomovado, kunfondis ekzemple la unuan Dresdenan Esperanto-

grupon kaj kunorganizis en 1908 la 4-an Universalan Kongreson de Esperanto (UK) en Dresdeno.

En 1909 Marie Hankel en la beletra festo “Internaciaj Floraj Ludoj” dum la UK en Barcelono gajnis la unuan premion pro sia poemo “La simbolo de l’amo”.

Brasiko enhavas pli ol 90 procentojn da akvo.



La lango ne havas oston, sed estas sufiĉe forta por rompi korojn.

Ajna **GOOGLE®**- serĉo konsumas sufiĉan energion por ŝalti unu 60-vatan ampolon dum 17 sekundojn.

George Bernard SHAW ne ŝatis la komplikan ortografion de la angla lingvo kaj heredigis parton de sia mono al fondaĵo nomata Shavian Alphabet (Ŝava alfabeto), kiu reformu la skribon de la angla.

La kulo havas 47 dentojn.

Tiu, kiu **fremdajn lingvojn** ne scipovas, scias nenion pri sia.

BEDALES



LA POSTAN JARON mi komencis la profesian vivon instruante ĉe konata moderna lernejo en Anglujo: Bedales School, apud Petersfield en Hampshire. Ĝi estis pionira lernejo por geknaboj (de la infaneco ĝis la universitato) kaj oni multe parolis en la edukistaj revuoj pri la eksperimento de ĝia direktoro, S-ro Badley, la aŭtoro de la verko Coeducation.

Li opiniis ne-normala kaj ne-sana la sistemon de unu seksaj kolegioj. Laŭ lia opinio armeo de nuraj knaboj aŭ nuraj knabinoj loĝantaj kune ricevas ne taŭgan edukadon, kiu ne korespondas al la bona kaj sana atmosfero de hejmo familia kun fratoj kaj fratinoj. Ofte tiuj unu seksaj lernejoj fakte kaŭzas troan interesiĝon kaj ekscitiĝon de la lernantoj pri la mistero de la alia, ne ĉeestanta sekso.

Pli feliĉan kaj normalan edukon ricevas la geknaboj, se ili povas kune labori, manĝi kaj vespere aranĝi diskutojn aŭ teatraĵojn. En Bedales la knabinoj havis apartan domon en la granda bela parko. Tie ili dormis kaj matenmanĝis. Same la knaboj en alia domo pli malproksime.

Ĉe la kursoj ili sidis kune kaj ankaŭ

ĉe tagmanĝo kaj vespermanĝo. Unu vesperon en la semajno la pli grandaj eĉ dancis kune, sed ili havis multajn klubojn kaj societojn laŭ siaj diversaj gustoj, ĉu literaturaj, ĉu teatraj, ĉu teknikaj. Neniam oni aŭdis skandalon aŭ ian ajn bedaŭrindaĵon. Se iu knabo iom ŝatis sidi plejofte kun la sama knabino, la ridemo de la ceteraj igis lin prudenta. Certe ligiĝis tie bonaj amikecoj, kiuj eĉ ofte daŭris la tutan vivon, Regis tre gaja kaj kamarada atmosfero tie, kaj pli poste, multaj ekslernantoj post siaj universitataj studoj kaj ekkariero preferis edzon aŭ edzinon, kiun ili antaŭe konis en Bedales, sed rimarkinde, malofte tiun saman, kiun oni emus kredi. La geknaboj en Bedales lernis konduki kiel gefratoj en familio. Ili ne havis iluziojn kaj poste seniluziiĝon. Ili ne rigardis la junulinojn kiel anĝelojn, ankaŭ ne la knabojn kiel heroojn, sed nur kiel bonajn kamaradojn.

Ankaŭ la pedagogia metodo estis rimarkinda. Ĉiu lernanto havis apartan hor-tabelon laŭ siaj emoj kaj kapabloj. Ankaŭ la disciplinon la geknaboj organizis mem. Ili havis konsilantaron de delegitoj kaj ĉefoj. Ili mem decidis pri punoj se necese, kaj diskutis proponojn al la direkcio. La instruantoj kunvenis ĉiusemajne kaj ekzamenis la okazintaĵojn kaj la spertojn faritajn. Ni lernis konstati, ke plejofte, se io ne bone funkciis ĉe iu aŭ alia lernanto, ni devas unue ekzameni, ĉu la eraro ne estis nia kaj en kio ni eraris. Al Bedales, al ĝia sistemo kaj al ĝia fondinto, S-ro Badley, mi multon ŝuldas sur la homa kaj pedagogia kampo.

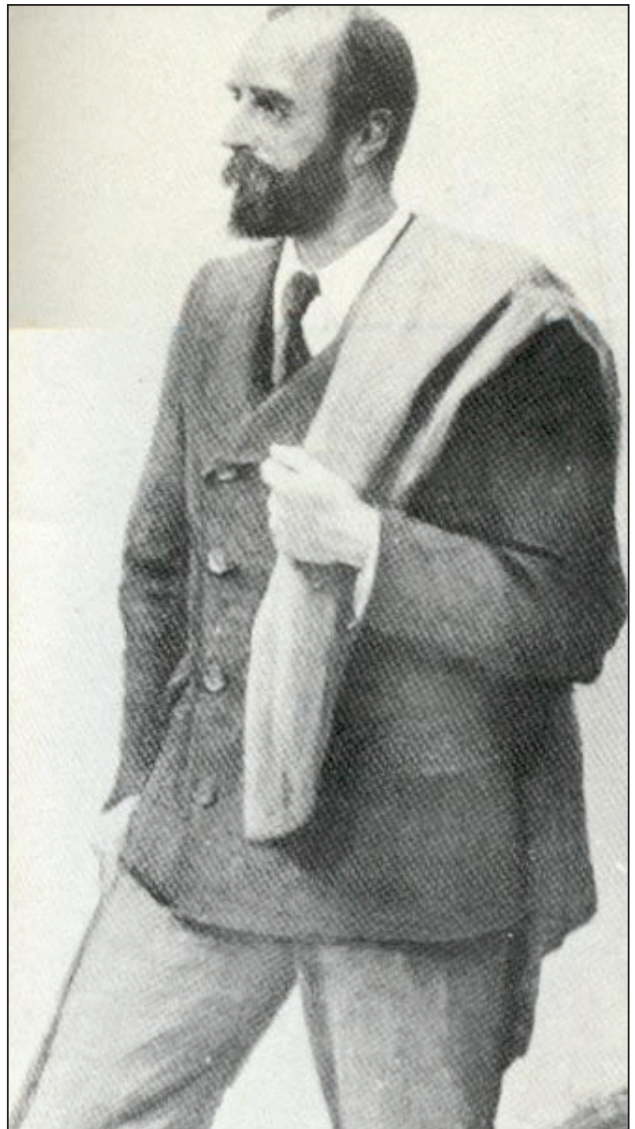
بدالس

عصرها با هم به بحث و تبادل نظر پردازند یا نمایشنامه‌ای را برای اجرا آماده کنند تعلیم و تربیت بهتر و مناسب‌تری پیدا می‌کنند.

در بدالس دخترها در باغی بزرگ و زیبا خوابگاه جداگانه‌ای داشتند که در آنجا می‌خوابیدند و صبحانه می‌خوردند. در فاصله دورتری از آنجا هم خوابگاه پسران قرار داشت.

در کلاس و هنگام نهار و شام آنها در کنار یکدیگر می‌نشستند. یک شب در هفته حتی بزرگ‌ترها می‌توانستند با هم برقصند. در عین حال براساس سلیق متنوع چه در زمینه ادبیات، چه در زمینه تئاتر و چه در زمینه دوره‌های فنی کلوپ‌ها و مجامع بسیاری وجود داشت. هیچ‌گاه هم صحبت از رسوایی یا افتضاحی شنیده نشد. اگر یک پسر با یکی از دختران بیشتر نشست و برخاست می‌کرد، خنده بقیه او را به خودش می‌آورد. اینجا بی‌شک دوستی‌های خوبی شکل می‌گرفت که غالباً تا همه عمر ادامه پیدا می‌کرد. در بدالس محیطی صمیمی و همراه با تعامل حاکم بود و بعدها بسیاری از این دانش‌آموزان پس از تحصیلات دانشگاهی خود ترجیح می‌دادند با کسی که از قبل در بدالس می‌شناختند ازدواج کنند و شایان ذکر این‌که به‌ندرت با کسی که انتظارش می‌رفت. در این مدرسه دختر و پسرها یاد می‌گرفتند مثل خواهر و برادر در یک خانواده رفتار کنند. آنها خیال‌واهی نداشتند که بعد سرخورده شوند. پسرها دخترها را فرشته نمی‌دیدند. دخترها هم به پسرها مثل قهرمان نمی‌نگریستند، بلکه نگاه آنها به هم مثل هم‌کلاسی‌های خوب بود.

روش تعلیم و تربیت هم قابل توجه بود. هر دانش‌آموز براساس گرایشات و قابلیت‌های خود جدول ساعت جداگانه‌ای داشت. خود دختر و پسرها انضباط را هم سازمان‌دهی می‌کردند. دانش‌آموزان نمایندگانی به عنوان مشاور داشتند که آنها در صورت لزوم خود در مورد تنبیهات تصمیم‌گیری می‌کردند و پیشنهادات را با هیأت‌مدیره در میان می‌گذاشتند. معلم‌ها هر هفته دور هم جمع می‌شدند و وقایع و تجربیات آزموده‌شده را بررسی می‌کردند. ما یاد گرفتیم ببینیم اگر چیزی برای یک نفر یا یک دانش‌آموز درست جواب نداد ببینیم آیا مشکل از ماست یا اصلاً کجا اشتباه کرده‌ایم. من به بدالس، به نظام و پایه‌گذار آن آقای بدالی در زمینه تعلیم و تربیت و انسان بسیار مدیونم.



جان هادن بدالی، بنیان‌گذار مدرسه

سال بعد زندگی حرفه‌ایم را با تدریس در یک مدرسه معروف و متجدد در انگلستان به نام مدرسه بدالس کنار پیتر فیلد در همپشایر شروع کردم. بدالس برای دختر و پسرها (از کودکی تا دانشگاه) مدرسه‌ای پیشگام بود و در مجلات پرورشی درباره تجربه مدیر آن، آقای بدالی، نویسنده اثر Co education بسیار صحبت می‌شد.

او معتقد بود نظام مدارس غیرمختلط، نرمال و سالم نیست. به عقیده او، تعلیم و تربیت برای گروه فقط پسر یا گروه فقط دختر ره به جایی نخواهد برد و شباهتی با الگوی خانواده که برادر و خواهرها در کنار هم زندگی می‌کنند، ندارد. در حقیقت مدارس تک‌جنسیتی حس کنجکاوی دانش‌آموز را در خصوص جنس مخالف بیشتر برمی‌انگیزد. اگر دختر و پسرها بتوانند با هم فعالیت کنند، با هم غذا بخورند یا

تأسیس کانون اسپرانتوی کردستان در آینده نزدیک

گپ و گفت سبزاندیشان با مترجم کامیلا و آدم‌های متفاوت

اولین کنگره اسپرانتوی ایران فرصت مغتنمی بود تا با تنی چند از یاران صمیمی اسپرانتو از جمله سرکار خانم شلر کریمی بیشتر آشنا شوم. تسلط و علاقه ایشان به زبان جهانی، زمینه همکاری مشترک ما را فراهم آورد. کارگاه ترجمه، از جمله کارهایی بود که آن را با ایشان پیش بردیم و البته ثمره آن ترجمه کتابی شیرین و جذاب و در دسترس قرار گرفتن آن از طریق اپلیکیشن تلفن همراه بود؛ کاری که شاید برای اولین بار در ایران انجام شد، اما آنچنان که باید و شاید مورد توجه قرار نگرفت. از همین جا گوشه‌ای هم به کنگره بزمن که بهتر است به سمت دستاورد محور شدن پیش رود تا بعضی از برنامه‌های کسل‌کننده. در مجله سبزاندیشان نیز تقریباً به طور ثابت شاهد مقالات و ترجمه‌هایی از خانم کریمی هستیم. کارهای ایشان و نیز دقت نظرشان، بخصوص در حوزه ترجمه از اسپرانتو مثال‌زدنی است. بیشتر از این مصدع نمی‌شوم و شما را به خواندن این گفت‌وگو دعوت می‌کنم.

دوره‌های آموزش امکان گپ و گفت با اسپرانتودانان سایر کشورهای دنیا هم وجود داشت، کسانی که مثل من مبتدی و یا حتی در سطوح بالاتری از آموزش بودند.

آیا شما هم معتقدید که اسپرانتو زبان ساده‌ای است؟ یادگیری کدام مبحث یا مباحث برای شما با چالش همراه بود؟

بله، از نظر من زبان اسپرانتو به نسبت تمام زبان‌های زنده دیگری که وجود دارد، زبان ساده و قابل فهم و منطقی‌ای است. از نظر من قسمت چالش‌برانگیز زبان اسپرانتو، افعال ترکیبی زمان‌دار است. افعال ترکیبی زمان‌دار قدری پیچیده و به کار بردن آنها در جمله گیج‌کننده است.

از فعالیت‌هایی که در زمینه اسپرانتو انجام داده و می‌دهید برایمان بگویید.

البته تصور نمی‌کنم فعالیت چندانی انجام داده باشم. اما از جمله کارهایی که توانستم تا به حال انجام دهم، برگزاری دوره‌های آموزشی در سطح مقدماتی در شهر سقز، برگزاری سمینار آشنایی با زبان اسپرانتو در دانشگاه پیام نور سقز، ترجمه چندین مقاله در ماهنامه محلی و فصلنامه سبزاندیشان، ترجمه کتاب آموزشی «اسپرانتو به روش مستقیم» به زبان کردی، ترجمه و چاپ کتاب «ملاقات با آدم‌های متفاوت» به زبان کردی و در همین اواخر هم همکاری با پادکست اسپرانتوی ایران بوده است. البته در نظر دارم این مسیر را در آینده هم ادامه دهم و در صورت امکان و فراهم بودن شرایط، کانون اسپرانتوی کردستان را هم تأسیس کنم. از جمله فعالیت‌هایی هم که دوست دارم در زمینه اسپرانتو انجام دهم، تئاتر رادیویی، تئاتر عروسکی و سایر کارهای فرهنگی و هنری است که امیدوارم توان و فرصتش را داشته باشم.

خاطره جالبی از اسپرانتو یا برخورد با اسپرانتودانان دارید که بخواهید آن را برای ما تعریف کنید؟

اولین خاطره‌ای که از اسپرانتو به یاد دارم برمی‌گردد به سال‌ها پیش. تازه اسپرانتو را از طریق کتاب‌های خودآموز فراگرفته بودم و در سطح خیلی مبتدی بودم که آقای ترابی از تهران با من تماس گرفتند و گفتند خانمی قرار است برای تکمیل پایان‌نامه دکترا در زمینه آثار باستانی از لهستان به ایران بیاید. گفتند در این مسیر قرار

برای آشنایی خوانندگان لطفا خودتان را بیشتر معرفی فرمایید.

شلر کریمی هستم. متولد ۱۳۶۱ شهرستان سقز در استان کردستان. دیپلم علوم تجربی دارم و پیش از این در دفتر اسناد رسمی اشتغال داشتم.

آشنایی شما با اسپرانتو چگونه بود و چطور آن را فراگرفتید؟

اول باری که با اسپرانتو آشنا شدم را خوب به یاد می‌آورم. شاید حدود ۱۶-۱۷ سال پیش بود. تبلیغ زبان جهانی اسپرانتو را پشت جلد یک کتاب رمان دیدم. رمانی بود در قطع جیبی. وقتی کتاب تمام شد، پشت جلد را نگاه کردم و چشمم به تبلیغ «آموزش زبان جهانی اسپرانتو از طریق انتشارات عطایی» افتاد. حس عجیبی داشتم که برایم ناشناخته و در عین حال جالب بود. کنجکاوی باعث شد با شماره تلفن‌های درج‌شده در آگهی پشت جلد کتاب تماس بگیرم. انتشارات عطایی لطف کرد و بعد از تماس من چند بروشور آشنایی با اسپرانتو همراه یکی دو کتاب خودآموز برایم ارسال کرد و من هم شروع به یادگیری کردم. از یادگیری اسپرانتو واقعا لذت می‌بردم. هر روز که بیشتر با آن آشنا می‌شدم، علاقه‌ام هم بیشتر می‌شد، تا این‌که یک روز شوهرخواهرم که می‌دانست به اسپرانتو علاقه دارم و مشغول یادگیری هستم، یک جلد از مجله سبزاندیشان را در یکی از دکه‌های روزنامه‌فروشی دید و به من هدیه داد. آن موقع بود که با انجمن اسپرانتوی ایران آشنا شدم. با شماره تلفن‌های درج‌شده در مجله تماس گرفتم. آقای ترابی از آن طرف خط، محترمانه و گرم پاسخ دادند و من را به یک استاد معرفی کردند تا به صورت مکاتبه‌ای اقدام به یادگیری کنم. ایشان کسی نبود جز خانم سیمین عمران، که آموزش مکاتبه‌ای اسپرانتو را با من شروع کردند و اکنون که سال‌ها از آن زمان می‌گذرد هنوز من با ایشان در ارتباط هستم و همیشه خودم را شاگرد ایشان می‌دانم، چون واقعا استاد دلسوزی برای من هستند و به شاگردی‌شان افتخار می‌کنم. خوب، همگام با یادگیری، خیلی به سایت‌های اسپرانتویی سر می‌زدم، مقالات و داستان‌های کوتاه اسپرانتویی می‌خواندم و سعی می‌کردم همزمان با آموزش، از این طریق هم یادگیریم را تقویت کنم. یکی از این سایت‌ها که نقش خیلی خوبی برایم ایفا کرد سایت لرنو بود. یکی از خوبی‌های این سایت این بود که همزمان با



انجمن اسپرانتوی ایران دورانها و شرایط مختلفی را پشت سر گذاشته است. در دورانی که شرایط مهیا بوده، اسپرانتو هم با فعالیتهای مثمرتر انجمن در ایران شکوفا شده، اما خوب، دورههایی هم بوده که این فعالیتهای را کم مانده. در کل به نظرم امکان بهتر شدن و فعالیت بیشتر وجود دارد. از جمله برگزاری مرتب دورههای آموزشی که رکن اساسی جنبش اسپرانتوست و این مستلزم معرفی و آگاهی رسانی در زمینه این زبان ساده و شیرین است که از نظر من پتانسیل فراگیر شدن را دارد و باید به همگان معرفی شود تا بتوان در حوزههای مختلف از ایدهآل‌های آن بهره‌مند شد. پیشنهاد من این است که بخش آموزشی به شیوه‌ای استاندارد و مورد تایید سازمان جهانی تقویت شود و آموزگاران خوبی در این زمینه تربیت گردند. همچنین پیشنهاد می‌کنم بخش جوانان احیا و فعال شود. چون سرمایه واقعی جوانان هستند و انجمن طوری برنامه‌ریزی کند که بعد از جذب جوانان، برای ادامه و گسترش فعالیت‌ها در ایشان انگیزه بیشتری به وجود آید. انجمن همزمان با فعالیتهای فرهنگی، باید بتواند از راه‌های منطقی درآمد کسب کند تا پشتوانه‌ای برای طرح‌های نوآورانه و اسپرانتوگستر باشد. من با اشاره به همین یکی دو مورد سخنم را در اینجا کوتاه می‌کنم.

چیزی هست که نپرسیده باشیم و دوست داشته باشید در اینجا بیان کنید؟

می‌خواهم از دوستان انجمن که سال‌هاست زحمت معرفی، آموزش و گسترش اسپرانتوی ایران را متحمل می‌شوند، تشکر کنم. این که سعی می‌کنند در هر شرایطی چراغ اسپرانتوی ایران را روشن نگه دارند خیلی باارزش است. اما پیشنهادم این است که به خاطر گستردگی حوزه فعالیت اسپرانتو در شهرهای ایران، مواقع برگزاری کنگره، تمهیداتی برای اسکان دوستان اسپرانتودانی که از شهرهای دور به تهران می‌آیند اندیشیده شود، چون این امر خودش مانع بزرگی بر سر راه مشارکت در کنگره‌هاست. در پایان آرزومندم اسپرانتوی ایران روز به روز پویاتر، به‌روزتر، و پررونق‌تر شود و به جایی برسد که بتوانیم اسپرانتو را در حوزه‌های مختلف زندگی مان وارد سازیم و از لذت استفاده از آن بهرمند شویم.

است سری هم به کردستان و شهر سقز بزنند و از من خواستند در صورت آمادگی، ایشان را همراهی کنم. من هم با کمال میل پذیرفتم و منتظر ایشان شدم. بعد از چند روز، وقتی سر کار بودم، آن خانم که نام‌شان ترزا بود، با خانه ما تماس گرفت و برادر کوچکم گوشی را برداشت. از آنجا که برادر کوچکم اسپرانتو بلد نبود و انگلیسی را هم دست و پا شکسته صحبت می‌کرد، نتوانست با ترزا ارتباط برقرار کند. بعد که من برگشتم، ترزا دوباره تماس گرفت. این بار خودم پاسخ دادم و هرچند مبتدی بودم اما هرطور بود توانستم با ایشان ارتباط برقرار کنم. فهمیدم ایشان اشتباهی رفته بود سنج، چون فکر می‌کرد من آنجا زندگی می‌کنم، اما وقتی فهمیدم من سقز هستم خیلی متأسف شد و گفت فرصت زیادی برای ماندن در ایران برایش باقی نمانده و نمی‌تواند به سقز بیاید. این بود که این ملاقات شیرین را از دست دادم. خاطره دیگرم هم مربوط به شرکت در اولین کنگره اسپرانتوی ایران در تهران است. برای اولین بار موفق شدم استاد عزیزم خانم عمرانی را آنجا ملاقات کنم و از نزدیک با دوستان اسپرانتودان از شهرها و کشورهای مختلف آشنا شدم. خیلی هیجان‌زده بودم، چون می‌دیدم همه به زبان مشترک اسپرانتو صحبت می‌کنیم. با وجود این که من خیلی مسلط نبودم اما از صحبت به اسپرانتو و گذراندن وقت با دوستان اسپرانتودان واقعا لذت می‌بردم. بخصوص که موفق شدم با دوستان ژاپنی و کره‌ای هم ارتباط برقرار کنم و این تجربه خیلی جالبی برای من بود.

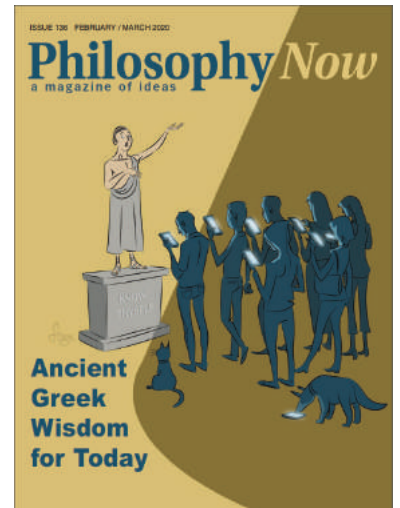
مطلبی به اسپرانتو که دوست دارید آن را با ما به اشتراک بگذارید...

Laŭ mi, Esperanto estas lingva miraklo, kaj mi kredas ke ĉiuj homoj en la mondo povas lerni kaj uzi ĝin kiel la plej facila, rapida, paca kaj komprenebla interkomonika lingvo. Laŭ mi, la homoj vivigas la lingvon, kaj Esperanto pruvis ke estas la viva lingvo.

ارزیابی شما از فعالیتهای انجمن اسپرانتوی ایران چیست؟



Kion faras filozofio al filozofoj?



Rohan Somji* rigardas al konsekvencoj de pensado de tri antikvaj pensantoj.

Filozofio estas io, kiu vidas profundajn demandojn kie aliaj trovas aferojn simplajn. Mi nomas tion “problemigado”, kiel Platono nomis ĝin, “serĉo de esenco”. Ĉiukaze, ĝi ensemas sencon de mistero, imponego kaj miro. Nu, ekzistas multnombraj manieroj de problemigado kaj traktado de ĝi; sed certe, la konsekvencojn ĝi havas sur la problemiganto estas definitiva kaj daŭranta.

Kie estas pli bona por serĉi la ekzemplojn de la efiko de filozofio sur vivo ol tri patroj de Greka pensado: Sokrato, Diogeno, kaj Pirono? Ili havas amplekse diversajn, alte strangajn personecojn (ĉu eble, la prezo de aŭtentikeco?). Kvankam iliaj filozofiaj metodoj estas malsamaj, ili ĉiuj estas perfektaj ekzemploj de la efiko de filozofio aŭ bona aŭ malbona.

La lastaj vortoj de Sokrato (470-399 antaŭ Kristo) estis “Krito, ni ŝuldas virkokon al Asklepio. Bonvole ne forgesu pagi la ŝuldon.” Ironia, ĉar Asklepio estis la dio de medicino, kaj Sokrato ĵus trinkis makulan konion. Ĉu li implicis ke la veneno estis kuracilo de vivo? Aŭ li nur montrigis humoron kaj senzorgecon, eĉ je la bremsado de morto?

Sokrata enketo konsistis el disciplinista demandado de aferoj kiujn aliaj premisis. Kvankam estas interesa ke la ideo estas sekci ideon, neniu da dialogoj de Platono fakte finiĝas kun la sento de kontentigo ke li atingis la koron de la koncepto. Sokrato montras grandan paciencon, kaj estas rimarkinda por sia potenco agnoski kaj indiki nescion. Kia ironia ke la unua granda filozofio de Okcidento estis la unua homo kiu asertis veran nescion. La humileco kaj la pasio por scii kiu procedas de tia stato estas evidenta.

Oni diras ke Diogeno (412-323 antaŭ Kristo) estis vidita rulante barelon supren kaj suben de monteto de

sunleviĝo ĝis sunsubiro. Kiam oni demandis la kialon, li diris ke kiam la civitanoj aŭdis ke invadantoj estis marŝanta al ili, la urbo komencis rapidiĝi kaj klopodadi. Diogeno fine diris, “Mi volis aspekti tiel okupata kiel ili.” Tia mokado estis tipa de Diogeno la Cinikulo. Nietzsche iam rimarkis, “Faru vian vivon verkon de arto”, kaj eble liaj vortoj vojaĝis reen tra tempo, ĉar precipe Diogeno tion faris. Li estis asketo, vivante vivo de bonkvaliteco ol plezuro. Li pretendis lin esti “civitano de la mondo anstataŭ iu loko,” tiel li estis la unua registrita kosmopolito. Li kontestis ĉiujn moralaĵojn, morojn, kaj regulan vivmanieron sen konsideri la konsekvencojn. Tiu ĉi kontestado venis el sia akra senso vidante problemojn en Greka societo. Kvankam ege apokrifaj kaj malmulte pli ol kelkaj anekdotoj pri li estas konservitaj, Diogeno tamen estis majstra problemiganto. Li povis vidi ke la vivmanieroj de la popoloj de la urboj restis ege malproksima de bonkvaliteco, konservante nur fasadon de deca konduto sen zorgo de kultivi bonkvalitecon interne. En la kazo de sklaveco (integra parto de Greka societo), Aleksandro la Granda trovis la filozofon atente rigardante al amaso de homaj ostoj. Diogeno eksplikis, “Mi serĉas la ostojn de via patro, sed ne povas distingi ilin el tiuj de sklavo.”

Pirono (ĉ.360-ĉ.270 antaŭ Kristo) akompanis Aleksandro la Granda dum sia invado de Hindujo. Tie li renkontis gimnosofiojn – nudaj saĝaj viroj. Tiu ĉi ekspono ŝajne inspiris lin vivi vivon de soleca enketo. Konsiderita kiel patro de skeptika filozofio, Pirono vivis radikale skeptika vivo. Li dubis preskaŭ pri ĉio, precipe problemigante la propra ebleco de scio, kaj ankaŭ la ebleco de iu ajn stabile senŝanĝa naturo kiun povus esti studata kaj konata.

Lia metodo estis surbaze de epoké, suspendo de juĝo. Unue, la efiko de tia pensado estis, induki konsternita silento aŭ ne-aserto konata kiel afazio, konsekvence rezultigante en ataraksio, aŭ libereco de zorgo. Por Pirono, la vojo al feliĉa vivo estis forigi sin de suferado kaŭzita de zorgo. Tio signifis rekoni la iluzion naturon de scio mem, kaj alveni al kompromiso kun la nealirebleco de iu ajn scio. Oni devas trairi profundan ŝanĝon por ke tia stato estos realigata en vivostilo. La vivoj de tiuj tri filozofoj montras ke filozofio ne estas nur teoria konjekto. La patro de morala filozofio, la patro de Cinikeco, kaj la patro de Skeptikismo, ĉiu vivis filozofian vivon kaj ankaŭ iniciatis prelegon. Iliaj vivoj enkorpiĝis la verojn, kiujn ili proklamis. Por ĉiu, filozofio estis praktiko pli ol instruado – aŭ prefere, iliaj vivmanieroj estis la instruado mem. Interese, neniuj de tri preparolitaj filozofoj skribis iun ajn ĉefajn verkojn mem. Ni konas ilin precipe pere de la skribaĵoj de iliaj studentoj.



En epoko de informo kaj abundo de la iloj de plezuro, jam estas tempo ke ni denove lernu de tiuj kiuj sciis kiom malmulte ili scias. Problemigado eble estas la kontraŭveneno al nia vanteco, inokulante humilecon kaj kuriozaĵo. Ĝi preventas nin esti kontenta kun kulero-nutritaj tro simpligitaj ideoj pri nia mondo. Ĝi igas nin neripozeme serĉi por pli klaraj kaj profundaj respondoj pri realeco kaj nin mem. Serĉado komenciĝas kiam estas io esti serĉata.

Ĉefe, filozofio estas plibonigi konscion, kiu eble estas la ĉefa trajto kiu difinas homaron. Se filozofio havis iun ajn efikon sur vivoj de popoloj, tio estas la unu nura bezonata efiko. Esti konscia signifas esti homo.

* Rohan Somji estas diplomita el la Universitato de Mumbajo, nuntempe laborante apliki Kontinentajn filozofiajn sagacecojn al elvolviĝoj de Artefarita Intelektio (AI).

Fonto: Philosophy Now, N-ro 136, Februaro 2020
Tradukita de: Ali Moradi

Anonco

INTERNACIA LITERATURA ESPERANTA KONKURSO

“HRISTO GOROV-HRIMA” – 2020

Hristo Gorov – Hrima estis unu el la plej elstaraj bulgaraj esperantistoj, talenta Esperanta verkisto, poeto, tradukisto kaj publicisto. Bulgara Esperanto-Asocio anoncas Internacian Esperantan Literaturan Konkurson. En la konkurso povos partopreni geesperantistoj el ĉiuj landoj.

La konkurso estos por **rakonto kaj eseoj**.

Ĉiu aŭtoro rajtas partopreni per unu rakonto aŭ per unu eseoj, originale verkitaj en Esperanto. La konkurso ne havas konkretan temon. La verkoj estu tajpitaj komputile kaj ĉiu aŭtoro nepre uzu Esperantan alfabeton per supersignoj. La aŭtoroj indiku sian sekson (inan aŭ viran). La verkoj estu subskribitaj per la vera nomo de la aŭtoro, estu plena poŝtadreso, telefono kaj interretadreso. La rakontoj kaj eseoj estu maksimume 3-paĝaj, formato A4, la literoj estu Times New Roman - 12 punktaj

La gajnintoj ricevos valorajn premiojn.

Bonvolu sendi viajn kontribuojn ĝis la 30-a de septembro 2020 al adreso: e-mail: modest@abv.bg aŭ per la poŝto al adreso: Georgi Mihalkov, Sofio – 1229, “Vrabnica” 1, bl. 529 vh. A et. 9 ap. 33, Bulgario

Aminda Radio Esperanto



اواسط ماه فوریه صدمین قسمت از رادیو اینترنتی Aminda Radio Esperanto منتشر شد. هر ماه، پادکستمان را در یوتیوب آپلود کرده و همچنین لینک آن را در صفحه فیسبوک Aminda Radio Esperanto منتشر می‌کنیم. در هر قسمت به یک موضوع خاص در رابطه با ماداگاسکار (فرهنگ، زبان، تاریخ...) پرداخته شده و به آن یک موسیقی، اغلب به زبان اسپرانتو افزوده می‌شود. هدف ما آگاهی بخشی درباره جزیره بزرگ است، اگرچه فرهنگ اسپرانتو را نیز ترویج می‌دهیم، به همین دلیل با Vinilkosmo و خوانندگان حرفه‌ای مانند Zhou-Mack Mafuila و Kjara Raggi همکاری می‌کنیم. ما پادکست را به مدت ۳۰ دقیقه با فرمت mp4 همراه با چند عکس مربوط به کشورمان منتشر می‌کنیم. سعی ما بر این بوده که تلفظ کلمات را واضح بیان کنیم تا نوآموزان نیز بتوانند حداقل قسمت‌هایی از پادکست را دنبال کنند.

در سال ۲۰۱۳، پروژه جهانی Esperanto Plus، به همت Jean-Pierre Marcq و Evelyne Rotellini (فرانسه)، من را برای اداره Esperanto Plus Madagaskaro ترغیب کردند. از آن موقع، علاوه بر تدریس اسپرانتو در باشگاهمان و دوره آموزش ایمیلی، مجله ماهانه را نیز ویرایش می‌کنم. در سال ۲۰۱۶، این رادیو اینترنتی را با اهداف اطلاع رسانی و آموزشی به راه انداختم: همچنین دانش‌آموزانم در پادکست حضور دارند. و از سال ۲۰۱۶ تا ۲۰۱۸ اسپرانتودانان سخاوتمند به پلتفرم ما در djpod.com کمک مالی کردند و آن موقع به تعداد تقریباً ۵۰۰-۸۰۰ شنونده از پنج قاره جهان رسیده بودیم، چون که دسترسی به پادکستمان از طریق یوتیوب، لینکدین، و فیسبوک میسر بود. متأسفانه از سال ۲۰۱۹ کمک‌های مالی متوقف شد و تعداد شنوندگان از طریق سه سایت مذکور بسیار کاهش یافت. پس از صدمین قسمت، کمی مکث کرده و درباره بهبود شکل و محتوای برنامه و آگاهی‌بخشی بهتر در رابطه با رادیو اینترنتی‌مان فکر خواهیم کرد. یکی از مشکلات ما عدم واکنش از طرف شنوندگان است. مشکل دیگر آپلود مستقیم برنامه در فیسبوک است، آن‌ها موسیقی داخل پادکست را حذف می‌کنند. Aminda Radio Esperanto تا به حال تنها رادیو اینترنتی اسپرانتو است که آفریقایی‌ها راه انداخته‌اند. امیدواریم که شما نیز در نوسازی آن سهیم باشید. پیشاپیش از شما تشکر می‌نمایم.

منبع: مجله اسپرانتو شماره ۱۳۴۴ مارس ۲۰۲۰

Afriko brilas | Rete

Aminda Radio Esperanto

Fidilalao Henriel

Meze de februaro aperos la 100-a elsendo de nia retradio *Aminda Radio Esperanto*. Ĉiunonate, ni alŝutas nian podkaston en jutubon kaj redirektigas ĝin al nia fejsbuka paĝo *Aminda Radio Esperanto*. Ĉiu elsendo pritraktas unu ĉefan temon pri Madagaskaro (ĝiajn kulturon, lingvon, historion...) kaj al tio aldoniĝas unu kanto, tre ofte en Esperanto. Nia celo estas informi pri la Granda Insulo, tamen ni promocias ankaŭ la Esperantan kulturon, tial ni kunlaboras kun Vinilkosmo kaj kun profesiaj kantistoj kiel Zhou-Mack Mafuila kaj Kjara Raggi. Ni aperigas 30-minutan podkaston en formo mp4 kun kelkaj fotoj pri la lando. Ni laŭeble flegas la prononcadon, por ke ankaŭ komencantoj povu sekvi almenaŭ iujn partojn de nia programo.



En 2013 la internacia projekto *Esperanto Plus*, iniciatita de Jean-Pierre Marcq kaj Evelyne Rotellini (Francio) instigis min funkciigi *Esperanto Plus Madagaskaro*. De tiam, krom la regula lingvo-instruado en nia klubo kaj la kurso per retadreso, mi redaktas monatan gazeton. En 2016, mi decidis stari rigi tiun retradion por celoj informaj kaj pedagogiaj: ankaŭ miaj ĝelernantoj partoprenas en la elsendoj. Kaj de 2016 ĝis 2018 malavaraj esperantistoj pagis mian aliĝon al la platformo *DjPod.com* kaj tiam ni ĉiunonate atingis ĉ. 500-800 geaŭskultantojn el la kvin kontinentoj, ĉar eblis aliri nian retradion ankaŭ per jutubo, LinkedIn kaj fejsbuko. Bedaŭrinde, de 2019 tiu financa helpo ĉesis kaj la nombro de la aŭskultantaro en la tri menciitaj alirejoj draste malaltiĝas.

Post tiu 100-a elsendo, ni iom paŭzos kaj priprenos pri la maniero aldoni pli taŭgan materialon, plibonigi la formon kaj enhavon de nia programo kaj adekvate informi Esperanton pri nia retradio. Unu el niaj problemoj estas la manko de reago el la aŭskultantaro. Alia bremsilo estas la rekta alŝutado al fejsbuko, ĉar tiu platformo tutsimple forigas la kanton entenitan en nia podkasto. *Aminda Radio Esperanto* estas la ĝisnuna unika retradio, iniciatita de Afrikanoj; ni kuraĝas esperi ke ankaŭ vi iel partoprenos en ĝia renovigado. Mi anticipe dankegas vin.



مترجم: علی مرادی

آخرین اخبار از هفتمین کنگره اسپرانتو



هفتمین کنگره اسپرانتوی ایران از ۲۸ الی ۳۰ فروردین ۱۳۹۹ با موضوع "اسپرانتو و گردشگری پایدار" در مدرسه هوشمند سپهر یکتا واقع در یافت آباد تهران برگزار می‌گردد. جهت ثبت نام و کسب اطلاعات بیشتر به سایت انجمن اسپرانتو مراجعه فرمایید:
www.espero.ir

محل برگزاری هفتمین کنگره اسپرانتو مشخص شد: مدرسه سپهر یکتا



با مساعدت و لطف آقای سروش محمدزاده، مدرسه هوشمند سپهر یکتا واقع در یافت آباد تهران به عنوان محل برگزاری هفتمین کنگره اسپرانتوی ایران تعیین شد. برای تسهیل حضور شرکت کنندگان شهرستانی، امکان اقامت شبانه تعداد معدودی در کلاس‌های این مدرسه در شامگاه ۲۸ فروردین فراهم خواهد شد که امید می‌رود باعث حضور و استقبال بیشتر اسپرانتودانان و دوستداران این زبان از شهرستان‌ها بشود. عزیزان شهرستانی که مایل به استفاده از این امکان هستند، حتما درخواست خود را به ایمیل info@espero.ir اعلام نمایند.

اطلاعات بیشتر و ثبت نام: www.espero.ir/irek-7



فراخوان سخنرانی و ارائه مقالات

ضمن دعوت از همه علاقه‌مندان برای شرکت در هفتمین کنگره زبان اسپرانتو، از همه پژوهشگران، صاحب‌نظران و دانشجویان درخواست می‌شود تا با ارائه مقالات و سخنرانی در برگزاری هرچه بهتر و مفیدتر کنگره نقش موثری ایفا نمایند. به این منظور خواهشمند است خلاصه مقالات و موضوع سخنرانی خود را حداکثر تا ۱۵ اسفندماه جهت گنجاندن در برنامه کنگره به ایمیل info@espero.ir ارسال نمایید.

جهت کسب اطلاعات بیشتر درباره کنگره به صفحه مربوطه در سایت انجمن اسپرانتو به آدرس www.espero.ir/irek-7 مراجعه شود.

کلیات برنامه‌های کنگره هفتم

پنج‌شنبه ۲۸ فروردین

- ۱۰:۰۰ شروع گل‌گشت در اطراف دریاچه چیتگر
- ۱۲:۰۰ استراحت و نهار
- ۱۴:۰۰ حرکت به سمت محل برگزاری کنگره
- ۱۵:۰۰ شروع پذیرش افراد در محل کنگره
- ۱۶:۰۰ افتتاحیه کنگره + سخنرانی
- ۱۸:۰۰ پایان مراسم روز نخست

جمعه ۲۹ فروردین

- ۱۰:۰۰ آغاز برنامه‌های کنگره
- ۱۲:۰۰ استراحت و نهار
- ۱۴:۰۰ ادامه برنامه‌های کنگره
- ۱۷:۰۰ اختتامیه کنگره
- ۱۸:۰۰ عکس یادگاری و خداحافظی

شنبه ۳۰ فروردین

- گلگشت یکروزه
- از ساعت ۸ صبح تا ۶ بعد از ظهر با نهار و پذیرایی

